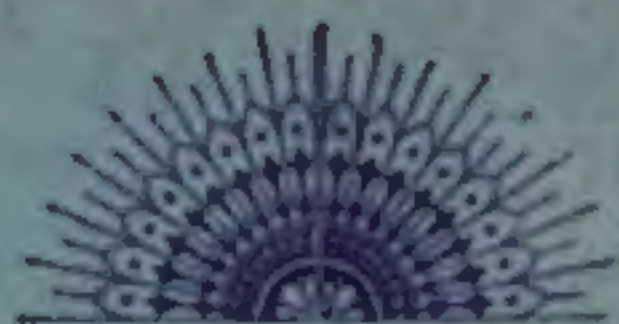


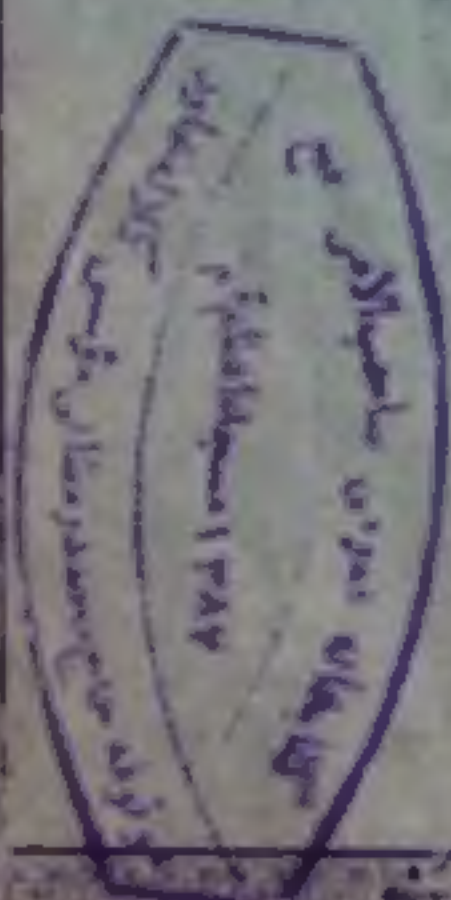
۱۸۱  
۶۰/۱



شرح زندگانی و تعصب ملی

# تقی یوف

(فی شهر ذیقعد الحرام سنه ۱۳۱۹ هجری مطابق سال ۱۹۰۲ میلادی)



IMPRIMERIE COSTEGLIOLE AU CAIRE

DK  
۶۹۷/  
ش ۷/ت  
ن ۱۰  
خاص





(تصویر حاجی زین العابدین تقی یوف)

(محض مسرت خوانند کان درج شد)

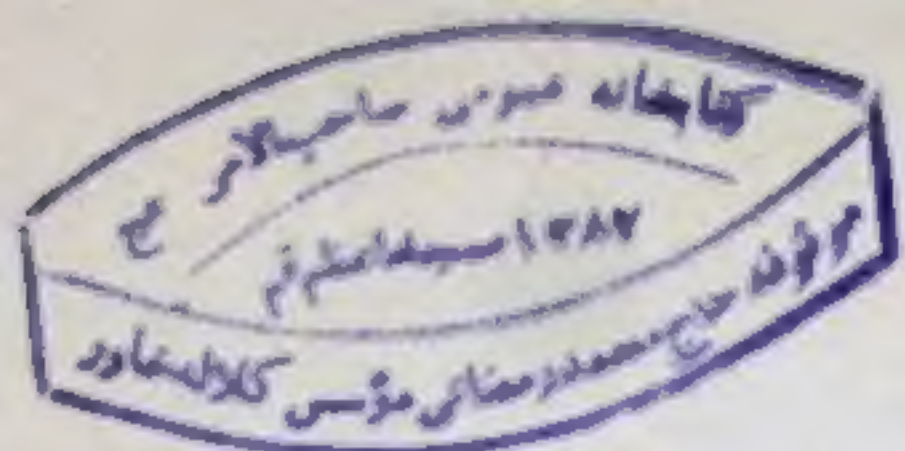
(زندم جاوید ماند هر که نکو نام بزیارت \* کز عقبش ذکر خبر زندم کند نامرا)



(سپاس حضرت الهی جل و علا) (ستایش حضرت رسالت پناهی و آتش)  
(سرگذشت سیاح و تاسفش) (ترقیات اجانب بواسطه توسعه معارفشان)  
(نوصیه پیغمبر اکرم درباره وطن) (آبادی بادکوبه برخلاف مائه هجده) (نالهای  
جگر خراش تقی یوف با هموطنان اسلامی) (همراهی کردن میرزا صادق  
سیاح را در سرگذشت تقی یوف) (معذرت سیاح از شکسته کی عباراتش)  
(مقصود از کتاب و نسب تقی یوف و کسب پدرش) (شاگردی و بنانی و معماری  
و مقاطعه کاری او و توجهش در قحطی بادکوبه بفقرا) (زمین نفط برداشتنش  
و مفلسی او و مایوسی شرکا و ثابت بودن او) (اخوتش با عمه جات نفط و بمقصد  
رسیدنش) (نقشه کشی او در افتتاح مدارس ملی) (بنای مدارس ذکور و اناث  
او در بادکوبه) (نظارت مدارس برداشتنش و توجهش به همه مسلمانان) (انتفاع  
تیار و آزادی جراید) (شرح وصیت کردن دو کتف فرانسوی و مجازات دول)  
فسوس سیاح و احداث تیار تقی یوف و تاسف ارامنه) (جواب حکمت آمیز تقی  
یوف به ارامنه و سائرین) (نتیجه جهل و تنزل ماها و فوائد علم و ترقی دیگران) (بطبع  
رسانیدن کتب مؤتمین و تشکر آنها از تقی یوف) (توجه او باستماع جرائد و تعصبش  
اعانه جات تقی یوف) (به انجمن های خیریه و مدارس و ..... عمومی ملل عالم  
(مردانکی دو کتف انگلیس و همتش) (فریاد سیاح از نفاق و پیروی در شرکت)  
(تأسیس کارخانجات تقی یوف بملاحظه نفع عمومی) (نتیجه صبر تقی یوف بمجاهد محقر  
و رسیدنش بعمارت عالی) (آبادی بلاد معدن خیز و زاری سیاح و بذل تقی یوف  
به عنوان و سقا هم ربه هم شراباطهور)

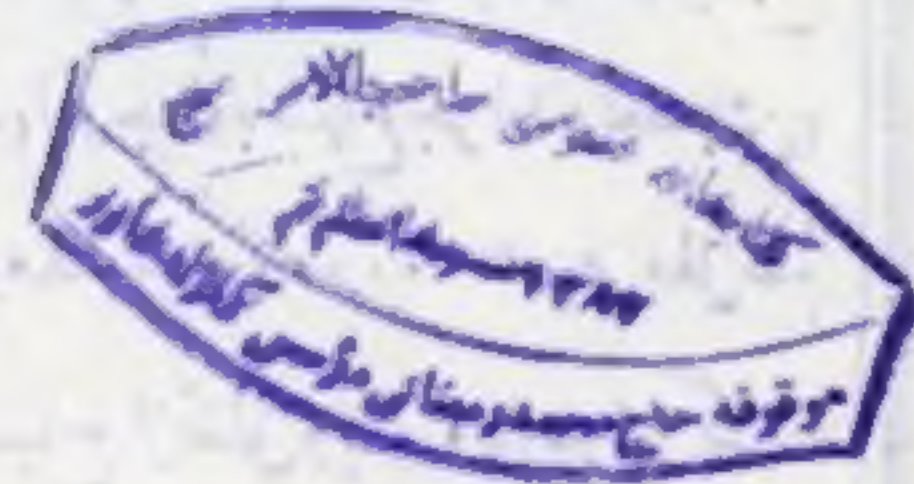






بسم الله الرحمن الرحيم  
شرح زندگانی و تعصب ملی قی یوف

حمد و ستایش مرذات واجب الوجود براسزا است که از قدرت کامله  
ازلیش نوع بشر را کثر آفرینش و مرآت دانش و نبی فرموده و از اشعه  
انوار قدرتش هیئت جامه انسانی را بکسوت لامه دانائی بپفاد (و لقد  
کرمانا بنی آدم) در عرصه شهود جلوه کر نموده و فضیلت نطق و مزیت  
عقل را از سایر حیوانات بموهبت خاصه الوهیش بخشوده و سالکان  
مسالك بودیش را با اشاره (ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ای  
لیعرفون) جاه و مرتبت فزوده (ای بر صفات ذات تو اوهام ماسوا یکباره  
قاصر آمده هریک سوا سوا) (در درک وصف ذات تو افهام منزجر)  
در کنه مدح نقل تو اوهام نارسا) ان بود که مقصود آفرینش کن فیکن  
و مقصد خلاصه علم لدن و منبع شرافت انسانی و ماهیت تمدن بدر صدر  
فلک حقیقت و شمع جمع محفل طریقت مؤسس اساس شریعت با وجود  
مرتبه خاص (سبحان الذي اسرى بعبده لایلا من المسجد الحرام) بقصور  
عبودیت مقرر که (ما عبدناك حق عبادتك) و بارتبه (وحي وما ينطق عن  
الهوای) به غشور معرفت معترف که (ما عرفناك حق معرفتك) و درود  
و تحیات از مبداء فیض نامتناهی و تحف صلوات از منشأ رحمت الهی نثار





روح اقدس و ذات مقدس شهر یاری که مخصوص به نص (ان الله وملائكته  
يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما) (فحمدناهم  
حمدناهم حمدا) لمن يعطي وذا شكر الزايا) (وتبليغا تحياي الى من • يثرب  
في المشايا والندايا) ودر زكيات ابدی و كبر تسليبات سرمدی به پیشوایان  
دین • بین وراشدین مهدیین اوسیا صاحب ولایت مطلقه و کوبنده خطابه  
اسلونی قبل ان تفقدوني عليهم من الله تعالى الف تحية وسلاما) و بعد این  
بنده قاصر و هیچ نه برزنده عاثر که از مراحل زندگانی سی مرحله  
گذراننده گاهی بسیر و سیاحت و زمانی به تحصیل معیشت مشغول بکسب  
بهر شهری روان و اقامت و بهر بلدی دوان و مکانت داشتم و همواره یاد  
وطن عزیز مقدس و ابناء اودر گشت زار آمال تخم مراد میکاشتم و نظر به  
حالات هر قومی از اقوام عالم و هر طایفه از طوایف بی آدم که باندك زمانی  
اوطان خرابشان ثانی (جنات تجری من تحتها الانهار) و هم ذلتان • بدل  
ببزت و افتخار و در معارج عزت عروج نموده و هلهله کنان و کف زنان  
و با کوبان که مقام (ورفناه مقام علیا) رسیدیم بلاد شان بی نهایت معور  
و ارزاقشان انمایه • و فرزند در بلاد شان ضعیفی به چنك ظلم گرفتارونه در  
محکمه عن لسان امیری براسیری سزاوار ایتامشان در کمال رافت رستگار

واموالشان در عین امن استوار زبردستان زبردستان رثوف و زبردستان  
زبردستان مألوف باتواع مکارم آراسته و به اقسام فضایل پیراسته کوئی  
از کثرت اتفاق يك شخص واحد ندویا از فرط اتحاد يك نفس را اثر اند  
(ظلم در خاکشان بودا کثیر • جور در ملکشان بود عتقا) (عدل را کرده  
مصدر ثروت داد را داده بر ملاهرجا) نه کسی • متعجب بدولت خویش • نه  
کسی • محسب بدون رضا) (همه فارغ ز ابتلاي دهور همه سارق به کبش  
ودین ما) عالی تادانی در مهادمان غنوده و ذره تخطی از تحت وظایف  
خودنه نموده معین است این اساس عیش و کامرانی و این بنای نشاط  
و زندگانی را هر سرفی از جان و دل خواستگار و هر عقیبی این شربت  
خوشگوار حریت را چشمه دار

(بودایا که در میبکده ها بکشاید • کره از کار فرو بسته ما بکشاید)

به یزدان پاك و آفریننده افلاك قدم بهر شهری و بهر محلی از خودی  
و اغیار که رسیدیم سراپا کوش و مجسمه هوش بودم شاید نوید ترفیات وطن  
مقدس بگوئیم رسد و جان خسته و دل شکسته ام الیتای و تسکینی پذیرد  
با آنکه از کثرت حسرت راحت در وجودم معدوم و از شدت  
حیرت نقاهت در کالبدم معلوم باز با از سر نشاخته و هر سودیوانه و اراخته



تایاری گزینم غنچه خوار و معینی فراهم آورم پرستار که سزیه اش از محبت وطن  
مقدس که وظیفه مادر حفظ حقوق او و ترقیات او مالا و لسانا حتی مر نوع  
فداکاری و جان نثاریست مالا مال بوده باشد و تالی به پیغمبر اکرم  
نموده باشد که بیاد وطن خود هنگام مهاجرت از مکه معظمه زاد الله شرفها  
چه قسم ناله و سوگواری و زاری و بیقراری میفرمود و چه بیانات اندوه افزا  
و غم اساکه اسر و زیاید سر مشق تمام وطن پرستان از زمهره مسلمانان  
باشد ادا میفرمود (ای مکه تو وطن منی و مسکن و مأثوای منی من تو را چون  
جان گرامی دوست دارم سکنه تو انبای وطن شریف من هستند من آنها را  
اچنان میخواستم که پدران مهربان نوجوانان اراده خود را خواستند  
ولی افسوس کفار بد هنجار قریش قدر و مقدارم را ندانستند و مرا مجبور  
و وادار نمودند که علم هدایت و لوای شریعت را بساحتی بر فرازم که بیدار  
تو باشد) ایافر مایشات عقل کل و مهتر سبل را گوش شنو ا هست بشود که  
بیاد وطن مقدس و ابناء وطن چه فرمایشات حکمت آمیز و چه مقالات  
نصیحت انگیز فرموده

(ای وطن ای مظهر مرعات غیب • از تو پیدا پاک نفس و خوب و عجب  
حب تو فرض است بر اهل یقین • انکه باشد نابع شرع مبین)

زانکه پیغمبر بقوم و داین سخن • بر ملا ایمان بود حب الوطن  
بس از چندی سیاحت رحل اقامت در بلاد کوبه ففقا زیه من بلاد  
روسیه گستردم و پای ثبات و در ملک در آنجا که فرخناک فشر دم برخلاف مانه  
هجده مسیحی ارسته و چون ببوب ظریف دلربا و هر طرفش پیراسته  
فضالیش گفتی چون سخن کلستان فرح نجش و دلکشا و هوایش چون  
طرف بوستان و غم ربا شاهدان سیمین اندام در کمال ازادی چون کبک  
دری بهر سو حزامان و دلبران نیکو قام در عین دلشادی چرن آهوان تباری  
بهر طرفی شتابان خلقتش در راحت و حمیت و اشتغال بحرفه خویشستن  
و تحصیل معیشت با خوشی و استراحت و طمانشان اباد و قبالشان در تصاعد  
و عمومشان دلشاد و ثروتشان در تزیاید نوبا و کانشان را ایزد سعادت داده  
هنرمند و علوم عالیه آموخته و تاپا بدایره علم نهاده یکسره ریشه جمل  
و نادانی را سوخته نه در فکر پریشان از کینه خود غرضان و نفس پروران  
بداندیشان مرفه الحال بهر سو روان و آزاد و آسوده احوال بهر سو روان  
و دلشاد من بر حسب اختلاف طبایع که هر یک از نوع بشر را بقسمی  
و دایع نهاد، اندانیم اتفاقا که از یاد وطن و ابناء اورخ نداده و بادل پر ملال  
درآینه و حال اوسوالی دلشته و دل هم بوجهی مختلف مراباسخ داده نه



اینی که تساه خواهرم نماید و در ترقیات وطن عزیز باب نشاطی کشاید  
ونه جلیسی که از وسایس خیالاتم برهاند و بسر منزل شوق و انبساطم رساند  
کتم دیگران ارجمیت و اتفاق بجهت رهانیدن غرض و اتفاق شهرشان آباد  
و خواطرشان شاد باشد مرا فایده نیست

کیرم که شهر باکو باشد عروس قفقاز • از ثروت صنایع امروز کشته ممتاز  
مشهور در نزاکت خفش در استراحت • یا شاهدان شنکول یاد لبران طناباز  
مارا ازین مراتب وین کثرت مطالب • بهر وطن چه حاصل انجام تا به آغاز  
اصطرخ را نظر کن سکون در او بهایم • بایر اراضی او هم تا خلیج شیراز  
ویران همه بنادر آبادیش بنادر • یکجا خراب و در هم ازیرمه تا به اهواز  
مارا از لذت حیات دیگران چه بهره سر بچیب تفکر فروداشتم  
و کتر با اهل این کشور معاشرت میداشتم و مترصد بودم که هم دردی  
پیدا نمایم که سینه اش ارحب وطن عزیز و حفظ حقوق ملت مالا مال  
باشد و خود را در عالم تمدن و انسانی بیکه بداند از النجای که

گفت پیغمبر که چرن کوبی دری • عاقبت زان در برون آید سری  
سایه حق بر سر نبده بود • عاقبت جوینده یابنده بود  
تا روزیم چنان روزی شد که به محفل شتافتم و آنکه مدتی در طلبش

بودم انجا یافتم شخصی جوهر مدنیت و انسانی و بمجوء عصیت و اسلامی  
همه جوارحش فکر ترقیات وطن مقدس کوش و سرپایش در جیبیل  
اسلامیان مدهوش کاهی اشک حسرت بر چهره امالش بافتقاره گروه  
مسلمانان ریزان و دی آتش ربارش بیاد هو طنان عزیز خرمن غیر تمندیش  
یاک سوزان لختی جبین نضرع بدر کاه بی نیاز سودی و تقویت هم کیشارا  
بدکر (اغنا یاغیاث المستغیثین) بلختی اندوه کین سرودی و لمح از کثرت  
حب وطن مقدس مستمرا از نصایح متفقاه و مواعظ سود مندانه بغیرت  
وطن پرستیشان فرودی دیدم این یکانه سعادت مند و این فرزانه غیر تمند که  
مشهور افاق و در دایره اسلامیان طاقست وصیت معارف پروری و ملت  
پرستیش کوش عالی نادانی را پر کرده است (( حاجی زین العابدین تقی  
یوف )) میاشد خورش را کاه و بیکاه مفتحم دانستم و هر نوع ترقیات مانی  
راحتی المقدور بو ایل مختلف میخواستم چون خیال غریبت از ان شهر کردم  
بر خود نخر نمودم که از حالات خیریت علامات و خدمات او بر نوع  
خود خاصه طوایف اسلام و اعمال خیریه و سرگذشت مراحل زنده کافی  
اوو شدت وضعف کامرانی او بوجهی اختصار که سرمشق از برای کافه  
مسلمانان و متولین ایرانست در او را قی چند بشکارم شاید غفات زدکان وادی



جهالت معنی وطن پرستی و دولت پروری را فهمیده نمود آید و مقام بلندی که تمدنش میخواند دریافتد در این کار استعداد طلب کردم از جناب م. ا. ف. نصاب آقا میرزا محمد صادق خلف مرحمت مآب آقا میرزا عید الله طاب الله ثراه مستوفی که اصلا فارسی نژاد و از اهالی شیراز معدت حراز بوده ولیکن بر حسب حکم تقدیر در اوقات صبی از فیض خدمت والد ماجد محروم شده و والد میرزای موصوف رخت زنده گانی برای حاودانی کشیده و در آن اثنا والد او که از اهل باد کوبه بود مردانه و ارا و پرستش نموده و ز علم و عالیه و آئینه مختلفه او را مستغنی فرموده و چنین شخصی کافی همدانند البته لیاقت و شایستگی او را دارد که در خدمتگذاری چنین شخصی بزرگی قیام نماید و مظهر آئینه حقیقت و مدنیت آن وجود اقدس گردد که هر چه در ضمیرش نقش بندد فوری او را بر صه شهود جلوه دهد و از افکارا بکارش در ترقیات مسلمانان که بالنسبه بر سایر ملل عقب افتاده اند در هنگام مشاوره اشاره بنماید و مساعی مجددانه در راه ابناء وطن مقدس مبذول دارد مشارالیه سالهای فراوان در مجلس انس و محفل قدس بار جناب حاجی (جلیس و انیس بوده خواطر مرا معلوم نمود و بنحیالانتم مسبوق گردید فرمود اگر چه اعمال خیریه و افعال حمیده این شخص غیور وطن پرست مات

دوست از حد تحریر بیرونست و اقزراار تقریر فرونست آنچه این مدت خدمتگذاری آنچه دیده ام به برت خوانم اگر چه اغلب را بواسطه اختلاف حواس و فراموشی نمیدانم و بعضی بموجب دفتر اعانه توضیح میتوانم پس از استحضار قلم به نگارش برداشتم و اوراق چندی بعاریت نگاشتم و چون غرضم نه خود نمائی و دکان شهرت کشائی بود از عبارات مغلق چشم پوشیدم و آنقدر که شاید و باید به استعارات نکوشیدم و بزبان بسیار ساده که بذهن اتراک نزدیک باشد بیان نمودم رجای واثق هست از ارباب دانش و اصحاب ذکا و نبیش که بقباح عبارات و سستی کلمات هدف تیر ملامت و مورد کوشه زدن شماتت این ناچیز صرف را نثر نمایند و از شکسته کی مقالات استنباط فرمایند که گاهی در راه آهن و طی مسافت صحرا و نبودن مصاحب و همزبانی با کثرت یدماغی و پریشانی باین شرح مبادرت کردم و استعانت از معاون حقیقی طلبیدم



مقصود از اشتها حالات و انتشار کذارشات ان ذات حمیده صفات  
انست که متمولین دولت و متدینین ملت چشم بصیرت کناده و کوش  
هوش داده خدمت در عالم تمدن را که اول وسیله ترقی هر ملت است. مشاهده  
و مدنیت خود را با النسبه بنوع خود مقایسه نمایند که بزرگان را اگر مراتب  
عالیه ارزو است باید بسنجند میزان عقل که چه فعلی زشت و چه عملی  
نیکو است و اگر اغراض نفسانی و حرکات حیوانی از میان قومی و ملتی برخیزد  
و کرد اتفاق از دامن جهالتشان فرو ریزد و بیک هیئت جامعه تبدیل کردند  
و روستای روحانی و امرای جسمانی بوظایف مقرر و تکالیف معینه بحقوق  
وطن عزیز و ملت تمیز معمول دارند باندک زمانی ان قوم مخدول محتاج  
سرامد جمیع ملل میگردند و رفع احتیاجات و مهیا شدن لوازمات نوع وطن  
بسته باتفاق صاحب ثروتان وطن است و نباید آینه کیاست فلازرا بکم ثروتی  
اجدادش شکستند و پرده فراست بهمانرا به پی مکنتی خود و ابادش بدرند  
(توانگری نه بال است بلکه باعقل) فلکس فور ششم رئیس جمهور فرانسه  
که قلاده انقیاد عبودیتش را اعظم فرانسه بکردن طاعت نهادند مزدور زاده  
بیش نبوده او پرنس بهمارك صدر اعظم آلمان که هیئت جامعه المانی او را  
پرستش و امپراطور آلمان و یلهم دوم چه قدرها او را ستوده و بر مراتب

جاهش افزوده مثلا بقال زاده بوده یا این شخص بزرگ که در عالم مدینت و مقام  
انسانیت هموطنان خود را شنید کرده که قدر خدمات او بنوع خود در پیشگاه  
کارگذاران دولت بهیه روسیه منظور آمده و دایما اطحضرت امپراطور  
روس نیکلای دوم الکساندر و یح و شاهزاده خاتم امپراطریس روس  
ماریه فیدرونه زوجه محترمه اطحضرت امپراطور روس به التفاتهای کونا کون  
و مرحمتهای از حد فرونش مفتخر فرموده اند و به نشان جلیل دستا هنیلا (درجه  
سیم) او را بر خوردار نموده اند و سایر دولتهای معظم بفرخور خدمات  
و مراتب شؤنات هر يك نشانهای کران بهار زانی فرموده اند باین شرح  
و بسط این مرد که بوده کفش دوز زاده بوده چنین اشخاص بزرگوار  
وطن پرست ملت دوست را باید اخلاف حالیه و اعقاب آتیه ایام ولادت  
و اوقات ظهور شان را اعیاد ملتی قرار بدهند

بعد یا مردن کونا نمیرد هرگز مرده انست که نامش به نکونی نبرند

مقصود مدنیت بسته به نتاج کیان یا ذرا بر دستور ان نیست قدر وقت  
کران بهای انسانی و معنی ادب و حسن همت و دست دادن ثروت و لذت  
اتحاد و ازدیاد معرفت و تشویق در زراعت و ترقی از ضاعت و ترغیب در  
تجارت و محسنات حب وطن با سعادت و حرمت مذهب و خدمت بملت



وفوائد مدنی و رسم برستایش دولت و افتتاح مکاتب و مدارس بجهت  
ایتمام تربیت که این جمله در مملکت ما و ابناء وطن مقدس ما نایاب است  
و کو باطلوع میکند از مغرب افتاب و در خاک و وطن دیگران چون سیلاب است  
باندک تحملی باید ملاحظه کرد چگونه نور افتاب معرفت و شمع شمس  
تربیت آفاق و انفس را منور ساخته و فرس اقبال غریبان تا قاصی بلادشان  
ناخته و در خاک شرقیان همگی رنج و ماتم است جهت چه بوده و سبب چه شده  
این ترقیاتی که فوق او متصور نیست بجهت این قوم دست داده اتحاد بزرگان  
و اتفاق اعیان و تشکیل کردن شرایکهای صاحب ثروتان و توسعه دادن  
در دایره معارف از مال و جان و لسان بوده انیکه به شرح حالات حاجی زین  
العابدین تقی یوف برداختیم و از میلاد او الی زمانها هذا از اعمال خیریه  
و خدمات او به ابناء وطن مقدس و نوع خود خاصه بطوایف اسلامیان یکان  
یکان شمار کردیم برای این بود خواننده و مستمع گمان نکند که ملت پرستی  
و دولت پروری زوئی را خواهد که از ارث رسیده باشد و نفرماید که از کد  
یمین و عرق جبین کسب و ذخیره کردن و در این اعمال مصرف کردن کار  
عاقل نیست در سه یک هزار و دو بیست پنجاه شش هجری مطابق سال یک هزار  
هشتصد سی هشت مسیحی در باد کوه تولد یافت و پدرش محمد تقی نامی بود که

بکسب کفش دوزی اشتغال داشت و بروج بازار و افروشی متاع کسب  
معیشت میکرد و اوقات میکرد ایندو باین طفل دلو خوش داشته بود و محبتش را  
بیش از وصف بدل جای داده بودند آنکه این طفل سنش بهفت سالگی  
رسید چنان علامت بزرگی و رشد و ترقیات از چهره او نمایان بود که پدرش فریفته او  
گردیده و همه روزه باید در باب مجادله میکشود و بوسیله میخراست بواسطه  
ضعف شغل پدر پیشه پیش گیرد که توسعه در کار پدر فراهم آید و راقضای  
صغرسن او پدر مانع خیالاتش میشد

( کرچه بود اندر نظر کو چک ولی داشت اندر سر خیالات بزرگ )  
تا پانزده سالگی نداشت و همه روزه عنان اختیار از کف پدر گرفت و بهانه جوئی  
مینمود شاید پدر او را بکاری سپارد تا بقت پدر بملاحظه جر برزه و استعدادی  
که از ااصیه او مشاهده میکرد و الحاح و تضرعی که از او ناشی میشد که مرابشغلی  
و در حالیه توانا هستم قوه کسب دارم و تحصیل میشت میتوانم بنمایم رزوی او را  
به بنائی از بناهای ماهر سپرد بست شا کردی او را امرونی نما آن طفل  
خرم و شادان روانه شد از رودر کمال راغبیت و در عین فراست خدمت نمایان  
کرد بنای مذکور بملاحظه کرد این طفل تا شام آنی قرار نگرفته و همه اش  
بساختن کل و دادن سنگ و خشت کمر استوار کرده شش کپک روسی که یک



عباسی ایرانیست با او جرت داده اشاریه با کثرت شوق و شمع روی بجانب پدر نهاده و آمد متال پدر و مرده یکروزه را بر طبق اخلاص نهاده پیش نهاد نمود در حقیقت ( میان ماه من تمامه کردن تفاوت از زمین تا آسمان است ) ماشاء الله با طفلان باز پرورد ما که روزی دوسه قران گرفته که بکتاب بروند یا به عقب شغلی بار تا شام دود فیه الی پنج دونه فرامیکنند و از زیر بار کس بیرون میروند این نیست مگر قابلیت جلی و فطرت ذاتی هر طفلی پدر فرزند کرای را در آغوش گرفته و سر و دست او را بوسه داد و از دست ترنج یکروزه سر قدری نان و پنیر گرفته و بجانب خانه نهاد پس از ورود نجامه اهلیت را جمع نموده که امشب همی همان نور چشم عزیزم ( زن العابدین ) هستیم سفره گسترده خورنده کان گرد آمده تناول کردند لذتی که فوق او متصور نبود بحضورات دست داد چون سفره را جمع نمودند پدر چهره نیاز بدرگاه بی نیاز و دود عرض کرد بار پروردگار! شکر و حمد میکنم ترا که دست رنج نور چشم عزیز مرا که از عرق جبین و کدیمین تحصیل کرده بود بپاهای خوراندی در این وقت که سراپا گوش بلکه مجسمه هوش بود معنی این حرف چنان در من سر و قاب او جای گرفت که همه شب را فرار و آرام نداشت و چشم بطرف آسمان میداشت که صبح طلوع کند امروز دو برابر روز گذشته خدمت

بماید چه که با وجود من در یافت کرده بود که هر چند مساعی یش باشد حق زحمت یش باشد گویا میدانت ( نابرده رنج کج میسر نمی شود مزد ان گرفت جان برادر که کار کرد ) همه روزه خدمت نمایان می نمود و آنی غفلت نداشت و عمده کوشش میکرد که خود را از شا کردی برهاند تا آنکه باندک زمانی خود را از شا کردی برهاند و بتقام استادی رسید و از همه چیز بی نیاز گردید و مصارف اهل خانه را تمامی به عهده گرفت و در کمال وسعت تحمل میکرد عمل و بهمین وطیره در بتائی روز کاری گذرانید و آنی در عمل کسب تغافل نمیووزید و تمییز داشت که رهین منت خلق نیستم و احتیاج بمخلوق که پست ترین عیوبات مرد است ندارم و بمفاد ( الکاسب حبیب الله ) کسب و صنعتی که بهترین سرمایه آدمی است پیشه گرفته ام پیشروی خدا و رسول میکنم و به بطالت هرگز نهارا نمیگذارم و دقیقه بدون کسب بسر نمیبرد گویا از حالات و زندگانی پیغمبران یک یکرا مطلع بود که هر یک کسب و حرفه داشتند و خود را بدون هنر و تحصیل معیشت غافل نمیکذاشتند چنانکه حضرت آدم ابوالبشر چون که بدینا آمد و غذا طلب کرد هزار کار امر شد بنماید تا هزار یکم اوان بود که نان را سرد کرده تناول نماید یا حضرت لیمان بان عظمت و شکوه سلطنتی مشغول به زنبیل بافی بود



و حضرت ادریس خیاطی میفرمود و حضرت موسی و اسماعیل و یوشع شبانی و شترچرانی میکردند و حضرت نوح بخاری میفرمود و حضرت ابراهیم خلیل بنائی میفرمود که خداوند میفرماید (واذرفع ابراهیم اقوامه من البیت) حضرت عیسی صباغی میکرد و حضرت داود زره سازی مینمود چنانچه در ابتدای جوانی تا آغاز پیغمبری بکسی مشغول نبود و امر معشیت را از بیت المال میکشید (از امیر المؤمنین علی نقل است) (قال اوحی الله الی داود انک انما البدل لولا انک تاکل من بیت المال ولا تعمل بیدک شیئا قال علیه السلام فبکی داود اربعین صباحا فوحی الله تعالی الی الحدید ان لن یعبدی داود فلان الله الی الحدید فکان یعمل فی کل یوم الی اخره) یعنی وحی فرستاد حضرت حق تعالی بسوی داود پیغمبر که ای داود تو خوب بنده هستی جز آنکه کسب و صنعتی نداری و از بیت المال مخارج خود را بر میداری حضرت داود از شنیدن این کلام چهل روز گریست پس وحی فرستاد خداوند بسوی آهن که نرم شوی برای بنده من داود ان بود که از او کسب زره سازی فرمود که شرح او موجب تطویل است و حضرت پیغمبر تجارت میفرمود و در نیت لبشام تشریف فرمای میشد قبل از بخت و همان اوقات به تبعیت آن حضرت قریش هر سالی چه تدرها بجهت تجارت به شام

میرفتند و چون تجارت شام در دست یهود بود اغلب اسان عبری را شنا بودند و هم جهد و سبایت داشت و تمیل و بیکاری که رذلتین صفات انسانیت مذموم میدانستی و روزی از کسب و شغل خود دست نمیکشید و دستگیری بفقر و ضعف را وسیله نجات پنداشتی و اعمال بزرگ از او سرزدی که متولین آن عهد عبرت داشتند و نظریه توسعه و دیمه آلمی که استمداد و قابلیت اصلی است که دوجودان یگانه دهر و فرزانه عسر و غمر فرموده بود (عمدلول لیس للانسان الا ماسی) سعایت را موقوف نمیداشت و اقدامات کافی و اهتمامات شافیه بقدر مقدور در اعمال خیریه مسلمانان می نمود و آنی از آنات و ساعتی از ساعات هم از کار خود پیاویس نمیکشید تا بمرام و مقصود رسیدی که باندک زمانی سرآمد هیئت جامعه مسلمانان گردید

وجودش از پی کسب سعادت ابدی • بشرق و غرب به اسلامیان پناه آمد هر آنکه در ره دین و وطن کند خدمت • یقین ز قهر مذلت باوج ماه آمد این ظرفیت روز بروز در تزیاید بود و در اقتباس هنر و کسب منفک نمی بود همواره چشم بمراتب عالی و بمقاصد متعالیه می انداخت تا آنکه از بنائی دست کشیده و بمعماری پرداخت و از شدت ذکاوت و کثرت فراست ید طولانی در معماری بهر سائید و باز یاقب میکرد تا دایره هنر



و حرفه را وسعت بدهد کویا مقصود کوبنده این شعر را میدانست  
 بهر کوش زانکه اندر دهر • شرف اوراست کوهنر دارد  
 بی هنر هجو جسم بی جانست • از کجا کار او ظفر دارد  
 کاشکی ایای وطن ماوز مره مسلمانان از ارکان و اعیان و اعمال  
 پنبه غفلت از کوش جهالت بیرون کرده و بیچشم حقیقت معاینه حالات  
 سعادت ایاتش را مشاهده کرده و کوش فرامیدانند که در این مدت زنده  
 کانی از راه معارف پروری در بسط وطن پرستی چگونه بساط غیرتمندی  
 گسترده ولی افسوس چون این اوراق خوانند گویند (هذا بهتان عظیم  
 کوش اگر کوش توانا له اگر ناله من • انکه البته بجائی نرسد فریاد است  
 سر مشق جمیع مسلمانان اعمال حمیده و صفات پندیده اوست که در  
 عنوان جوانی و ایام شباب و کامرانی چگونه در کارهای سعی و جهد و اقی داشته  
 و کاهلی که مایه تنبلی است و تنبلی که مایه بیکاریست و بیکاری که مایه بیماریست  
 و بیماری که مایه هزار گونه مفاسد و معایب و موارد مهالک است هرگز  
 بطینت پاکش راه نیافته است ز نطفه پاک بیاید که شود قابل فیض و رنه  
 هر سنک و کلی لولو مرجان نشود پس در کرب معماری ثابت گردید  
 و اشتها تمام و تمامی پسید اگر در در کمال فرح و انبساط اشتغال داشت

ولیکن باز این کسب قانع نبود و رتبه جلال و روشنی نیکتر میطلبید خانه پدری  
 که داشت بسیار عمق و تاریک و چون چشم بخیلان تنک و باریک بود اما  
 قناعت کرده با کثرت جمعیت که سراسر دوازده نفر بودند بهمان خانه  
 میساخت و در حقیقت انخانه را یاد کار پدر و مادر میدانست بآنکه قدرت  
 و استطاعت داشت که محلی دیگر ترتیب بدهد انکه بتدریج چند سال خدا  
 و ند عالم دوپسر و یکدختر باو عطا فرمود اول اولاد ارشدش اسماعیل  
 اورا از کمالات ملزومه آراسته نمود و بقوه تربیت بالسته مختلفه از قبیل فارسی  
 و فرانسه و روسی آشنا نمود پس از تکمیل علم و تربیت اورا بمساعدت خود  
 قبول نمود که هم در امورات قاهره بفرستاده باشد و هم خود او آموزگار  
 و کار دیده گردد و دیم پدرش صادق را در مدرسه سپرد که همچون برادر  
 بزرگ خود اسماعیل با علم و ادب شده معین گردد در این اوقات زمینی بجهت  
 بنای عمارتی بعنوان (پوادرت) که مقاطعه بوده باشد از شخصی متمکن  
 برداشت که بدقتی معین و وجهی مشخص آن بنارا انجام دهد و با تمام رساند  
 و پولی باز یافت نموده روزی از هنگام صبح الی غروب حاضر شده و بکار  
 گذاران امر و نهی می نمود و خود داری نداشت تا آن بنای بزرگ از آب و گل  
 بیرون آمد و با اصطلاح بناها از سبک کاری مستخلص شده ولی اتمام است



که در این هنگام در باد کوبه کرانی سختی و عظیم فحطی روی داد که هیچ کس  
 یارای زیستن و توانائی توقف نمودن نداشت. شارالیه در محلی مخصوص چهار  
 انبار که چهار طرفش از تخته بود بنا کرد و یکی را مملو از گندم و یکی را از آرد و یکی را  
 از برنج و یکی را از جو پر کرد از جهت کسانی که با آبرو و بی بضاعت هستند  
 و زنهای بیوه و بی خانمان و اطفال یتیم و یکسان و روز بروز باین جماعت  
 حصه قسمتی نمود و هر کسی بقدر خوراک روزانه میداد و تمامی بنفس  
 خود رسیدگی میکرد عجب همت عالی از او مشاهده شده که عقل از تصور او  
 عاجز است حالیه بزرگان دوات و اعیان هات کسب خود را احتکار قرار دادند  
 و شهرهای که مایه ارزانی و سالهای دراز فراوانی بود این از خدا بیخبران کرانی  
 و فحطی انداخته و گاهی بیاد حق و ابنا و وطن مقدس پرداخته بجای آنکه از  
 جیب فتوت و مردانگی احیای نفوس بنمایند اموات نفوس مینمایند و شاید خود را  
 هم از ملاهوت بشمارند و هم وطنان خود را از عالم ناهوت بدانند آیا همچنانکه  
 دست و پا و چشم و گوش و سایر اعضاء و جوارح انسانی که در یک قلب  
 اجتماع دارند و مستخدم یکدیگرند و آمور همتند که همگی در تحت اداره روح  
 که فرمانگذار کل است و مدیر مملکت بدنست امورات هم دیگر را اجرا دارند  
 و هیچ يك از اعضای بزرگ و كوچك از پاسبانی و محافظت یکدیگر آنی تمایل

نمی ورزند و بوظیفه خود عمل میکنند غیر از این شخص واحد حساب میشوند  
 پس چه شده ماها که در تمام مواد روحی که بخش الهیت متصل بهم و مطیع  
 یک قانون هستیم و برای خدمت بهمدیگر خلق شده ایم این قسم یکسانی  
 و پادازه دورنگی که تحدیدش و توقفست بنوع خود در مقام اذیت برمی آیم  
 و بهموطن خویش کمال پیرحمی دار و داریم و برای پرورش نفس خود گروه گروه  
 از نوع خود را و ابنا و وطن را در عرصه هلاکت می اندازیم

(بنی آدم اعضای یکدیگرند • که در آفرینش زبک کوهرند)

(چه عفو ی بدرد آورد روزگار • دگر عضوها را نماند قرار)

(تو کز محنت دیگران بی غمی • نشاید که نامت نهند آدمی)

(من قتل نفساً فکنا قتل الناس جميعاً) تا آنکه فحطی سخت گرفت

و آذوغه مردم دیرباب بود و مردم ز فقر و ضعف می آمدند و وظیفه خود را  
 گرفته میرفتند در این بین کسانی که هر دوره فی بوده و هر قرنی هستند و مرض  
 غرض را دارا بوده اند و ترقی دیگران را نمیخواهند بلکه ترصد شکنه کی و فنا  
 شدن او هم بوده اند رفتند نزد صاحب زمین که چه نشسته این شخص  
 (بود رانچین) که مقاطعه کراست هیچ در بساطش نیست محض اسم و آوازه  
 چهار انبار درست کرد و گندم آورد و جو و برنج ب مردم میدهد و مال تو را



تمام کرد و ... صاحب زمین از راه اضطرار بمحکمه روس عارض گردید  
دیوان روس چند نفر بی تحقیق فرستاد کار گزاران اداره از بی مطلب برآمدند  
پس از استمزاج و رسیدگی بنیر از راستی و درستی در این عمل بکارا و چیزی  
استنباط نکردند نوشته این عرض خلاف بوده بخبر آنکه (( حاجی ))  
بنفرا و ضعفا دستگیری از راه وطن پرستی و ملت پروری نموده و در حقیقت  
بدوات و ملت خدمت کرده خلافی نکرده و در عمل و کار او نقصانی  
حاصل نشده و نامدت انقضاء وعده عمارت چندی باقی است که بانجام  
خواهد رسید دیوان روس بشخص عارض که خلاف عرض کرده بود  
مجازات داد باز ( حاجی ) بقراره قرری مشغول بود و هم قرا و ضمه را آسوده  
مینمود و بطریق گذشته به مارت میپرداخت نایست سه ماه مردم به بلای  
مبرم فحطی گرفتار بودند تا آنکه ابواب خیر و برکت حضرت و اهب المطایبا  
بر روی خلق باز شد و ارزاق و نعمت یافت و ترخها رو به نزل نهاد و عمارت  
هم باتمام رسید صاحب او در کمال شرمندگی آمد و عذر طالبید که مرا حسودان  
باین کار باز داشتند و روی آنها در دو دنیا بیایه است و بقیه حقوق حاجی را داد  
پس از چندیکه سنه ۱۲۹۱ یکمیزارد و بیست نود یک هجری مطابق سال یکمزار  
هشتصد هفتاد و سه مسیحی رسید دست از کسب پودراتچی که مقاطعه کریست

دست کشید چه که بعد از تحمل مخارج شب و روز قدری زرانده و ته کرده بود  
از آنجائی که همت عالیش همیشه بمرتبه فوق نظر داشت فرس غیرت بجانب  
حفر چاهای نفت دو انید و چشم از کسب پودراتچی بکلی پوشانید و اشتغال  
بحرفه صعبی و سخت ترین شغلی نموده و اراضی چندی از دولت بهیه رویه  
برداشت و قدم استوار کرد دامن همت بکمر زده و معامله جاب چندی  
جمع کرده و لوازمات کار مشتب کار را مهیا نمود و با معامله جات خود را  
مساوی کرد و معنی اخوت و اتحاد بمضمون ( انما المؤمنین اخوه ) که خداوند  
در کلام مجید میفرماید بجای آورده و فرمایش رسول اکرم که میفرماید  
( مثل المؤمن کالمؤمن مثل البیان لشد بضمه بعضا ) اصفا نموده و بیان امیرا کرم  
که فرمود ( اللهم واحد و نبیهم واحد و کتابهم واحد و دینهم واحد اقامه الله  
بذلك فاطاعوه امهام عنه فعضوه ) را حرز جان کرده اعمالش با حضرات  
معله جات در مقام اتحاد و رافت مغایرت نمی یابا دارد

- ( ای گروه مسلمان یکانگی • تا بکی از غیرت مردانگی )
- ( از چه بیرون شد ز ماها اتفاق • از چه خیره شد ب ما در دفاق )
- ( نیست در ما اتفاق و همرهی • از غرض افتاده اندر کمرهی )
- ( نه ز ایمان وطن ما را خبر • در غرض هستیم ماها در بر )



همه روزه کوشش داشت و با سایرین عملیات و کارکرها کمال محبت و مهربانی می نمود و امتیاز میان رئیس و مرئوس نمیداد و چنان تن بستنی و سستی داده بود که صبح قبل از طلوع آفتاب که اغلب عملیات حاضر نشده بودند خود آماده و مشغول میکردید معلوم است حفر چاه (ارزان) یعنی مثقی که فقط میدهد کارهایی نیست و باندک زمانی نتیجه حاصل نمی شود هر چاهی باید انتهایش بدو بست و پنجاه (سازین) که صر (سازین) دوزخ نیم شاهست برسد و دست کم دو سال با کلی عملیات بهر گونه مخاطرات باید استقامت داشت باشد و در هوای سرد زمستان و آفتاب سوزان تابستان بسازد و هر ماهی دو دفعه پوست بپندازد و گاهی همچون آهن در کوره خدادی خود را از شدت گرما بکندازد اغلب معاصرین این مرد تعجب داشتند و بعضی اوراسییه می پنداشتند که روی از حسودان میگفتند این رومین تن است یا آهن بدن است چنان در عمل کاری و در حصول مقصد سعی بود که تمامی عملیات و کارکردن حیران شده بودند گاهی اتفاق افتاد که همگی گفتند شیراز کارش کیخته و خالک حمیرت بر سر آمالش بیخته شد و بهین قسم چند دفعه چنان به بالای شداید سختی و مکرر گرفتار مصائب بدبختی شد که هیچ کس امید فرجی برایش نداشت و هر کس بقدر مدرکه خود تخم و می

در مزرعه خیالش میکاشت و گاهی شد چنان پریشان حال و اشفته احوال و تنی دست گردید که دل سنگ های متلاشی شده چاه مثقی بحالش مینالید عملیات فقط تمامی حیران و به نرسیدن مراد و حاصل نشدن مقصد کریان اما خودش در کمال سرگرمی بادی چون کوه استاده و گاهی از سعادت کار و حصول مقصد از بایفتاد علی الاتصال سعی می نمود و آرام نداشت و ساعتی خود و دیگران را آسوده نمیکنداشت سایر شرکای کم دل فرج این کار را مشکل دیدند زبان بغاضب برکشیدند و بمصاحبش التفاتی نفرمودند و از امید نفع این شرکت چشم پوشیدند کم کم بجنبش و چون ابر آذری بفرنش آمدند و گفتند که این نخل را ثمری و این نهال امید را بری و این زحمت را اثری مترتب نیست و خریدار اسهام ما شرکا کیست تا کی صبر کردن و تا چند زجر بردن عاقبت نامعلوم که چه پیش آید و ختم کار باد در چنبر بستن یا آب درهاون کوفتن است

(خشت بردن یا زدن بی حاصل است • مشت بر مسندان نه کار عاقل است)

ماها از انتظاری بجان رسیدیم و گاهی از فواید این زحمت می شیرین ندیدیم آیا این پیر فروت آرزو پس از مدتی چه زاید و این بحر عمیق هوس پس از عهدی چه در کنار آرد این چگونه چشم کشاده وین هزار زحمات داده



ولا ینقطع کوشش میکند و شکاف زمین را از چشک طمع میدرد هر دمی رفتاری و هر ساعتی گفتاری داشتند (حاجی) قدم مردانه پیش نهاد و دست خریداری بخضرات شرکاء داد و اسهام آنها را تمامی خرید و بند علایقش را از مقراض مردانی ببرد شرکاء این مسئله را فوز عظیم شمرده و در حقیقت مفت بچشک دانسته اسهام را فروختند و تنخواه خود را گرفته هریک بطرفی گریختند (حاجی) یک تنه بر سپاه عمل میزد و نیمه را سید از نتیجه کار و چگونگی نیک و بد (چنان داشت در کار پای ثبات • که شیر فلک کشت مبهوت و مات با مال خود انچنان گرم بود • که هر روز بر زحمتش میفرود) مدتی متبادی این کار طول کشید و اثری از کنج کاوی زمین بظهور نرسید عملیات فقط همگی در حال تأسف و دوستان و آشنایان در کمال تلافی باو گفتند که این مشقت و زحمت اگر برای هوس است بعد از مخارج بی پایان و قروض از غیر و کسان دیگر بس است (حاجی) هریک را بزبان ملایمت استمات و دغلوئی میداد و راجرت عملیات و کارگذاران با ضمیمه انعام همه روزه میفرود تا آنکه آفتاب اقبالش از افق مراد سرزد و بیشک خوش خبرانیک بختیش حله بشارت بر درزد

رسید مرده که آمد زمان فیروزی • بشت بر سعادت غبار دیروزی

(نشین دگر که به ایرانی ز جر چندین روز • تمام عمر تو را در لطف امری زی) ان مع المریرا فرج بعد از شدت و امید پس از حضرت دست داد شاهد اقبال چهره مقصود کشاد (ان الله یحب الصابرين) بگذرد این روز کار تلخ تر از زهر • بار ذکر روز کار چون شکر آید صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند • برابر صبر ثوبت ضعیف است زحمت چندین روزها به نیم ساعت امروز تیغی اش حاصل و مصارف مدتی اوقات به آبی چندین برابر و اصل شد باب کرم و مهربانی کشوده و بهر یک از عملیات و کارگذاران داد کرم کسری نموده و همه را به انعامات قابل و به اکرامات کامل فایض فرموده که بقیه عمر خود را از مصیبت فلاکت اسوده در کمال راحت و آسایش از مشقت زمانه زنده گانی کنند همگی با خلوص نیت با کثرت منرت از درگاه حضرت عزت از دیادی قبول و ثروت او را خواسته و دعای خیر کرده اذان زمان کارش اوج و دریای دولت و مکنشش موج گرفت چون روز بروز دایره مکنشش وسعت یافت و بهر سو رو نمود بلادرنک بمقصد و آرزوی خود شتافت رخس همت و مردانگی از راه قوت و یگانگی بشهرستان تمدن و فرزانی را بد کفتی به اندک زمانی کتب ترقیات مال متمدن را خواند و دست وطن پرستی را از استین بیرون کرد و به ایهای



وطن مقدس و نوع خود خدمات بی پایان کرد نهال پر مرده شده نوباوگان اسلام را بقوه بخشش و توانائی از تاسیس مدارس عالیہ برومند نمود و دلهای خستگان تناج اسلام را با فکر صائب و توانائی از دایر کردن مکاتب و الیه خورسند فرمود سالهای دراز و قرنهای دیرباز اثر خدماتش را صفحات تاریخی روزگار نشان خواهد داد و نمره مدینت و کفایتش را لیل و نهار بیان خواهد کرد (قرنها باید که تا صاحب دلی پیدا شود • بوسیلهی از خراسان یا اویسی از قرن) (سالها باید که تا یکمشت بشم از پشت میش • عابدی را خرقه کرد دیا حمار برار سن) در بذر مال بملاحظه که جاهلان وادی ضلالت و ذلت را بسر منزل هدایت و معرفت برساند خست نورزید و میدانست احیای نفوس هوطنان مقدس که در ظلمتکده بی علمی افتاده بخاتشان پیرکت علم و تربیت است و تحصیل دانش و معرفت بدائر بودن مدارس و همیا کردن مکاتب است و هیچ ملتی از ملل عالم و هیچ دولتی از دول معظم بمقاصد خود کامیاب نشدند تا علم فرو نکوفتند و ریشه جهل و نادانیر از آتش معرفت و دانائی سوختند و تفوق یافتن دولهای بی اسم را از سایرین به اندک زمانی بمشاهده بذل توجهات بزرگان اندولت و پیش افتادن ملتهای بی نام را از دیگران بمجاهده صاحب ثروتان آن ملت دید و ملاحظه کرد تحصیل علوم و ضایع و تعلیم فنون

و بدایع در ملت اسلام خصوصا هوطنان عزیزش بواسطه نبود مدارس نایابست و پس افتادن این ملت مسلم از سایر ملل معظم به نبودن مکاتب و مدارس بوده و میتوان بدت قلیلی طایفه کثیر پیرایه افتتاح مدارس علمیه و ضمیمه به شاهراه معرفت و دانائی رسانید و کلی ترقیات در این ملت عقب افتاده از پرتو آفتاب تربیت حاصل خواهد شد لهذا مدرسه اسلامی در کمال سرعت و شتاب بنا نمود و به اندک زمانی از حسن توجهات کامله خود مدرسه را با تمام رسائید و معلمین ماهر که شهادتنامه در فن خود داشتند طلبید و ایام گروه مسلمان را جمع نموده بتلم و ادا داشت و تمامی مصارف و مخارج آنرا آرکیسته فتوت ادا نمود و هر یست طفلی سالی هفت هزار پانصد منات روسی که هر منائی پنج قران نیم ایرانی و دوازده غروش نیم عثمانی است مخارج و مصارف داشتند تا این اطفال آراسته علوم و فنون گشته از مدرسه فاغ التحصیل بیرون آمدند از شروع این بنای مقدس و این خیال اقدس بدرس تاهنگام فراغت از تحصیل پنجاه هفت هزار هشتصد و چهل هشت منات حساب جمع آمد که ( حاجی ) تمامی را از کیسه جوائمردی کارسازی کرده و در راه ناز پروریدگان ابناء وطن مقدس اسلامی خود داری نکرده حال این اطفال فارغ التحصیل که از مدرسه بیرون آمده عجب مسرت



اوشاطی و فرح و انبساطی دارند که فوق او تصور نیست همه داری السنه  
مختلفه و فنون و علوم متعجبه که از کتب و تحصیل ان علوم مابقی عمر را در مهند  
راحت استراحت مینمایند و بر احدی محتاج نمیشوند بلکه اغلب مردم محتاج  
به آنها هستند بواسطه نور معرفت که از رخسارشان نمایانست و اشراق  
تربیت و دانشمندی که بر وجودشان تابانست و مجدد (حاجی) اطفال یتیم  
بی کس را پیدا کرده بجای آنها در مدرسه بجای مذکور خود امر و مقرر  
فرموده تا اینها هم مثل طبقه اولای براتب علم و تربیت به اندک زمانی ارتقا جویند  
و علاوه بر تاسیس این مدرسه مختصی و ایتم بجائی که متحمل بود محض  
رعایت درباره عموم هموطنان و اطفال مسلمانان نظارت چهار مدرسه دیگر را  
از دولت بهیه روسیه درخواست نمود و حق نظارت که سالی دوهزار منات  
است متقبل گردید چه که مرسوم است در بلاد خوارجه که اگر کسی بخواهد  
به نظارت و سرکشی و امتحان نمودن اطفال بمدرسه قایض گردد مقداری  
حق نظارت باید بقانون اندول بدهد و حق نظارت در روسیه دوهزار  
مناتست و باین چهار مدرسه هم سرکشی میفرمود پس از آن ملاحظه کرد که  
افتاب معرفت و دانائی در شهرستان تابیدن گرفت و جسته جسته انوار تربیت  
و بینائی ظالمتکده های جهل و نادانرا روشن نمود نظر توجه و ملت پرستی

یسوی کندستان که نواحی شهر (بادکوبه) می باشد انداخت و گفت باید  
از اشعه انوار علم و تربیت اطفال یتیم دهات را که از هر حیث مثل سایر ناس  
و نوع بشر استعداد طبیعی و ظرفیت دارند ضایع بخش نمود چه که اغلب آنها  
بواسطه نداشتن بعضی علایق از سایر خلائق براتب بیشتر می باشند و باید  
ساحت مزارع خشک شده آنها را از آب و رحمت تربیت و معرفت سیراب  
کرد و مدرسه در آنجا بنامود و باب علم را برای هموطنان مقدس اسلامی  
گشود ابتدا در قریه (مردکان) که بمیل مسافت آباد کوبه است در آنجا مدرسه  
بنامود که پنجاه نفر در آنجا کنجایش داشته باشد و پنجاه نفر از اطفال یتیم  
مسلمانان را بهیج شهر جمع کرده و مخارج و مصارف را تمهید کرد و مقرر داشت  
ابتدا آنها را به آموختن عقاید ملت و طریقه شریعت و بعد فنون زراعت  
و رموز فلاحت و باغبانی و آبیاری را کاملاً تحصیل کنند و هم چنین زبان مسلمانی  
و روسی را بقدر احتیاج آشا کردند و این مدرسه از ابتداء شروع بناتازمانیکه  
اطفال موصوف فارغ التحصیل بیرون آمدند سی سه هزار یکصد چهل منات  
جلتان بنا و مصارف اطفال حسابش جمع برآمد و این موهبت و مردانگی  
نعمتی بزرگ و بخشش فوق الطافه در حقیقت بجهت اهل ده بود و از برکت  
این موهبت کریمانه کم کم آثار تربیت و معرفت از هر گوشه پدیدار گردید



وان مملکت جمال خوشبختی در آینه تمدن مشاهده کرد و گندستان که دهات باشد همچون شهرستان اطفالش با تربیت و در عمل زراعت در کمال مهارت بد طولانی بهر سایدند و از پیر مردهای صد ساله و قوفشان در این فن براتب بیشتر بود

( هر کجا نور معرفت رو کرد • کلخنی راجه باغ مینو کرد )

( ساخت ویرانه راجان آباد • که همه زشتیش چه بشکود کرد )

پس از فراغت از تربیت اطفال مسلمانان که بمیل و خواطر خود آراست و عمرت و نشاط بقصد خود شتافت بنظر آورد که احداث مدرسه بجهت بنات مسلمانان نموده باشد و رفع مفاسد کلیه بنیاد چه که میدانست بواسطه عدم تربیت و ندانستن علم در میان نسوان و مردان متنازع و هر روزی مجادله هست و ماهی نمیکرد که از خانه بانك و او را و از محل صدای غوغا بلند می شود و دعواهای شدید و خصومت های غلیظ در میان طرایف بزرگ و قبایل عظیم که عاقبت منجر بخونریزی و آدم کشی است دست نمیدهد که پس از تحقیق معلوم شده که مردی بواسطه پا کیزه نبودن لباس یا دستمال بارن مرافقه کرده وزن میکوید این لباس را مثلا دوهزار چوب و نخته زدم و سه ساعت در میان آب خاکستر و اهلك و کهلا و ... خوابانیدم و با صابون نخمینا

چند ساعت اورا شتال کرد و بکر و زرد را قناب افکنده ام حال سفید نشده با سیاهی اورفع نکردیده بمن چه بحثی است و این فضیحت و رسوائی که عاقبتش طلاق و منجر به پریشانی انجمنی و کسینخته گردیدن شیرازه کار قومی بوده همه بواسطه نداشتن علم و نبودن تربیت و معرفت بوده و علم آموختن به نسوان و تعلیم دادن به ایشان بقدر احتیاج مقایرتی با اعمال دینییه انها دارد و بنات را واداشتن به تحصیل عقاید مذهبی و وظایف شوهر داری و ترتیبات خانه داری و ... باعث برخوابانیدن فتنه های عظیم و ازدیاد گردیدن تناسل و توالد و وراثت بازوج خود خواهد بود چنانچه در این قرن اخیر که دایره معارف عثمانیه بالنسبه بدو ایردیکرش رقیات کلی کرده است که من جمله دوازده باب مدرسه انات نهادر پای تخت خود مفتوح کرده بناه علی هذا (حاجی را) خیال قوت گرفت مدرسه بجهت بنات مسلمانان بنام ایام مدرسه بنا کرد و روز بنای او را مصادف فرمود باروز تاج کفاری اعلم حضرت امپراطور کل ممالک روسیه نیکلای دوم (الکساندر و یوج و بنام زوجه محترمه او شاهزاده خانم امپراطریس الکساندر (فیدرو نه) دختر (غرن دروق لودیك) (جهارم ارقین) که مادرش دختر ملکه انالکیس (ویکتوریا) متوفی بوده مدرسه را نام بناد و از هر گونه لوازمات سنگین کوتاهی فرمود



و از هنگام تأسیس مدرسه تا اتمام آن پانصد ۵۰۰۰۰ هزار منات مخارج او را متحمل گردید و اول بیست نفر دختر از ایام مسلمانان معین نمود که مختصی بخرج او اشتغال به تحصیل نمایند و مدت اتمام تحصیل ایشان چهار سال که سه سال بزبان مسلمانان و یک سال بزبان روسی بوده باشد و بیست نفر دختر مذکور که مجازا بوده اند سالی هشت ۸۰۰۰ هزار منات مصارف و مخارج آنها را معین نمود که چهار سال سی ۳۰۰۰۰ دو هزار منات از کیسه فنون و مردانگی در راه وطن پرستی و ملت پروری کارسازی میدارد و پس از چهار سال دختران همگی از عقاید مذهب و ملت اسلامی و هنرهای گوناگون از قبیل خیاطی و طباطبی و رخت شویی و ... مهارت تامی پیدا کرده فارغ العمل باشند نامهای فنی در نهایت بشاشت و خرمی از مدرسه موصوف بیرون میروند و بهمین طریق بیست دختر دیگر از ایام و بیگسان پیدا نموده بجای آنها منصوب نمایند و از روز افتتاح این مدارس هر قدر پسر یا دختر معین نموده پس از فراغت از تحصیل و بیرون آمدن از مدرسه باز مجدداً بجای آنها نام قدر منصوب و برقرار میکند الحق والا صاف صبر بسیار باید پذیرد و پیر فلک را • تا در مادر کیست چه تو فرزند زاید اطوار روز کار و گردش لیل و نهار چنین وطن پرستی و ملت خواهی بخوابی

یاد ندارد و بساقرنها بگذرد چنین غیر تمندی از طوایف مسلمانان پابرجا شهود و ملت پرستی و نوع پروری نکذارد بچشم حقیقت و بینائی و صرف نظر از اغراض نفسانی و خیالات هوایی هر کسی ملاحظه نماید قری از دوره قفقازیه پیش نکذرد و چند سالی که ترک نرود که خانه از شهر روده از بزرگان و کسبه و اهل حرفه پیدا شود که مردی یازنی پروریده خوان نعمت تربیت این یکانه غیر تمند و این فرزانه • ماد تمند نبوده باشد و هر کسی بوسایل مختلف در عالم مدینت بهوش نیامده باشد از زندگانی که او مهیا کرده است و هر گونه اسبابی که باعث بیداری غفلت زدگان بود است فراهم کرده که شاید معنی وطن پرستی و خدمت نوع خود را سایرین از او اقتباس نمایند من جمله نظر بر آنکه در دول متدنه اروپا بدون صیقل دادن شمشیری یا کشیدن توپ بمحکمت عملیه و تدابیر فعلیه وضع (تیار) که نقالخانه یا بازیگر خانه باشد نهاده اند و بجزایر نویسان آزادی داده اند و اساس تقاضا را بر انداخته اند و اسباب رفاهیت قریم خود را باندک توجهی مهیا ساخته اند (حاجی را) خیال قوت گرفت ابتدای (تیار) بنماید که در انجمن نقل از اعمال حمیده و صفات پسندیده و افعال رذیله و کارهای شنیعه هر قومی از اقوام عالم بشود که اغلب بهوش نیانید و عبرت گیرند و پند به پذیرند که باعث غرت دولتی



نفسی واحد ممکن است بشود و نجات مذک نشانند ملتی يك شخصی به  
آتمانی میتواند بکند مفاسد خائنین دولت و ملت را (تیار) به نقشه کشی  
مخصوص جلوه میدهد و مایب معاندین دولت و ملت را اجرا بدقلم زنی  
معدودی عرصه میکند مثلاً فلانی ثروت خود را در راه وطن مقدس  
بذل نمود و أبواب نعمت و رحمت بر ملت خویش گشوده از آن جمله (دو کتر  
نوبل نیکوی) فرانسه درباریس متوفی شده و ثروت زیادی داشته وصیت  
کرده که دارائی او را بخرج اموری که تقع آن عاید نوع بشر گردد در پنج  
ماده مصرف نمایند اولاً کسیکه در علوم طبیعی اختراع جدید بنماید ثانیاً  
کسی که در فن دوا سازی عمل تازه پیدا نماید ثالثاً کسیکه در علم طب مسئله  
کشف نماید رابعاً کسیکه در علوم ادبیه تالیف جدیدی نماید خامساً  
کسیکه اسباب اساس صلح عمومی میانه سلاطین روی زمین فراهم  
یاورد که رفع غائله جنگ بشود (دکتور) مذکور در این وصایا هیچ طایفه  
وملّتی را استثنانکرده و هر کسی از هر ملت و دولتی مخترع این احداثات  
بشود و از این پنج کار يك را از قوه بفعل آورد و ارث يك قسمت از آن ترکه  
میکرد و این مطلب پس از آنکه در تیار یاد در روزنامه نشر یافت و گوش زد  
بهضی فطرت زدگان گردید که در عالم تمدن چگونه مردمائی یافت میشوند

و بنوع بشر چشم پوشی از ابناء وطن خود یا مات خود چه خدمتائی میکنند  
البته بهوش میآید یا مثلاً فلان زن انگلیسی بلباس مبدل در مجلس خیریه  
انگلیس قدم گذاشت و پس از چندی بر پاخواست حاضرین کمان کردند  
مستحق است که ناگاه بسته دوخته تسلیم کرد و معذرت بسیاری خواست  
و روانه گردید پس از باز کردن بسته معلوم شد دو هزار لیره انگلیسی است  
که باید از بانک دولتی دریافت کنند پس از استحضار تعاقب کردند که  
او را بشناسند مفقود الاثر شد و به عقب کار خود رفت یا آنکه فلان افسر آلمانی  
سه و آخطائی کرده بود محض اکاهی دیگران بحکم قانون مجازات شد  
و از لباس افسری خلع و بازده ۱۵ سال در جسد عمومی محبوس گردید یا فلان  
دعات مسیحی در دولت یونان در تصدیق يك اندازه مراعات خویشاوندی  
نمود اگر چه از استنطاق و تحقیق بمجلس عدایه معین شد که ضرری بدولت  
وملت نداشته است باز بحکم قانون اروم یا باب اعظم او را مفقود الاثر کردند  
که یکی از هزار و ششتی از خروار نتوان بیان کرد معلوم شد (تیار) و جراید  
کاشف عیوب و سائر کروب است و تقع عمومی از احداث (تیار) و ایجاد  
(روزنامه) شامل دیوات و مات میکرد و تفرقه هیئت جامعه دولتی و ملّتی  
مبدل به نفس واحدی در حقیقت نمیشود مگر به بودن این دو چیز و دولت



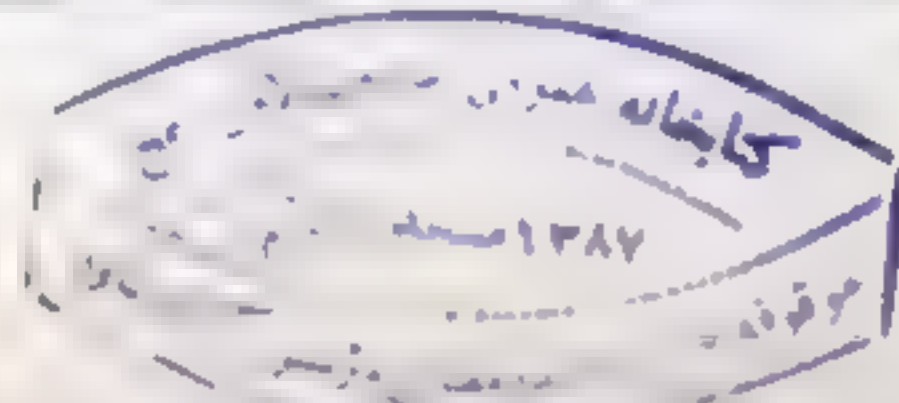
و ملت بمقامات عالیہ و ترقیات متعالیہ ارتقا یافت و نرسید مگر بواسطه  
اینها که در این يك مفاسد مملکت بطرحی مطلوب نمایان و در آن يك  
معايب سلطنتی بطرزی مرغوب انتشار یافت که دیگر کسی از حد چود تخطی  
نکند یا حقوق دولت و ملت را بجهت راحت و آسایش تن خویش پابل کند  
و از وظیفه مقرر تجاوز کند و در وقت آفریننده باند و پستی  
آه نویسنده رفت یکسر تاه و روماء • اشك نکارنده کرد دفتر و کاغذ سیاه  
از چه محتر شده دولت چندین هزار • وز چه بشد حالت مات بیضا تابه  
دولت دیرینه کوتا سپرد شرق و غرب به طاوت دوشین چه شد تا فکند يك نگاه  
شخص نخستین کجاست کز اثر پردلی • تا بر دیوار چین يك ته راند سپاه  
( حاجی ) بنای تیار را با تمام رسانید و هر گونه مایحتاج او را مقرر کرد  
فراهم آوردند و از آغاز تا انجام یکصد ۱۰۰۰۰۰ هزار منات کثیری مصارف  
اوجع آمد اگر چه دیگران احداث تیار را محض جاب منفعت مینمودند  
و در حقیقت دکان دخلی بود ایکن او برخلاف درم واقع لازمه دستی هم  
میداد بلکه هموطنان ارجمند که در خواب غفلت هستند بهوش آیند و تخم  
مدینت در مزارع انسانیت بکارند شاید اخلافتان در وادی غفلت و بی  
خبری نمانند و بر جهالت اسلافشان لمن ابدی نمایند پس از آنکه با تمام تیار

رسید و کلی از بوستان شرافت بچند متر صدان گردید که اداره روزنامه دایر  
بنماید و باب معرفت و نیکنامی با قطار عالم کشاید و به ابنای وطن مقدس خدمتی  
دگر کون نماید مباشرین و مستخدمین وی خصوصاً جناب فلان ... که شرح  
او از حد این دفتر جداست و اجازه نام بردن او را نداریم در این موارد که  
چون تیغ هندی جوهر نما و خدمت بنوع خود را از فرائض میدانست  
بعرض رسانید که اداره روزنامه ( کاسپی ) را میتوان ابتیاع کرد ( حاجی ) قدم  
مردانه پیش نهاد و ابواب ملاطفت و مهربانی بر روی صاحبانش کشاد و به  
پنجاه ۷۰۰۰ هفت هزار منات خریداری فرمودا گر چه سایرین از ملل مثل  
ارامنه در کار بودند و هر روز نوعی تدایر می نمودند که شاید این خدمت  
بزرگ را به هموطنان عزیز خود کرده باشند و دل شیشه مرادشان بسنك و دل  
امیدواریشان ازین قضیه به تنك آمد امری که جماعتی تنع عموم ملت را در  
او میدانستند و در عالم مدینت و عالم انسانیت بهتر از این خدمتی به انباء وطن  
بنودا و يك نفره اقدام کرد و در حقیقت در مقام معارف پروری از این  
خدمت بزرگ منبتی عظیم بر سر اهالی گذارد چون حضرات ارامنه دیدند کار  
از دست و پیر ازشت گذشت لائحہ بعنوان بترك نوشتند و اقسام و انواع  
تحسین و تمجید که مبنی بر شؤنات و مراتب خدمات که ( حاجی ) به انباء



خود فرموده فراداشتند و پیش نهاد نموده بجواب جماعت ارامنه (حاجی) تشکرات زیادی کرده و بمراتب خدمتگذاری ساعت به ساعت بوسائل مختلفه فرزوده و فرمود لذت حیات انسانی خدمت بنوع بشر و آبادی وطن است خاصه در این زمان که ملت اسلام از سائر ملل سالهای دراز عقب افتاده و کسانی که از عهد بدرآیند از هر جهتی بالفظاً یا بالانبات مضایقه نمایند و بصور محض بوده باشند

(تن آدمی شریفست بجان آدمیت • نه همین لباس رعناست نشان آدمیت)  
(اگر آدمی بجانست و دهان و گوش بینی • چه میان نقش دیوار و میان آدمیت)  
(اگر این درنده خوئی ز طبیعت بمیرد • همه عمر زنده مانی به روان آدمیت)  
آه که همین درنده طبیعت که همچون سیل بنیان کن و یاتکرک خارا شکن است بنیادهستی ما را خراب ساخته و گشتی بلند و پستی ما را در گرداب فنا انداخته وحدت حرارتش همچون کوره حدادی اساس تروتمار آبکداخته و مستیش چنان حجاب جهالت و نادانی بر روی دیده ما کشیده که تا (يوم ينفع في الصور فتأون افواجا) حقرا ارباطل و دوسترا از دشمن نشناخته (ام لهم اعین لا یبصرون بهام لهم اذان لا یسمعون بها) ندیده بینا که این همه بدائع که قاف تا قافر افرو گرفته مشاهده کنیم و نه کوش شنوا



درایم که این همه سداهای صخره شکاف را اصفا کنیم رعایت یک نفس واحد از هم ملتان و هموطنان را سم قاتل و بلای عاجل میدانیم و اگر روزی بر فرس عاریتی نشستیم چنان یکسر بدون ملاحظه بساعت هستی زیرستان و عاجزان برانیم که اثری از آثار باقی نگذاریم و غبار وجودشان را با باد سیاحت بگردان رسانیم صحبت معرفت در خاکان معدوم و اظهار تقویت تربیت در مایمان کله ایست و موهوم و مان پرستی و دوات خواهی را حرف جعلی میخوانیم و ملت پرور را هوای میدانیم و اگر کسی گوید بهترین و اشرفترین اجزای هیئت جامعه وتمدنین مدکبی است که در اعمال خیریه نافه عمومی به ابنای جنس خود خاصه در حق اهالی وطن عزیز خدمتی بنماید البته در نزد ارباب تمدن مقام رفیع و رتبه جلیل دارد زبان نشر افروزی باید قطع کرد یا خامه اش را بلا تأمل شکست خانه و کاشانه او را باید با خاک زمین پست کرد بیچاره گوینده این گونه صحبتها در مورد استهزا و زحمت برمی آید و مدتی متبادی باید صحایف امن و وطن بخواند

(انها که نیست حب وطن در وجودشان • ایکاش بادفته کند خانمانشان)  
سازین باید شریعت و ماریقت ما را سرفقت کنند و هر یک بجهت اونیامی وضع کرده و بدون کم و زیاد معقول نمایند و در همه محاکمات عدلیه و نظمه



و ... مجری نماید که ارواست که یکانکان از ترک شریعت که خدا  
ماست متمدن کردند و عالم ظلمات را از کشتیای حقایق بلاء لادرجه حیرت  
در کمال دقائق در آورند و علوم معرفت و ارتقاء تربیت را بجای رسانند و ارتفاع  
بدهند که عقل دور اندیش و وهم بلند یاس از تصورات آنها عاجز  
و سرانگشت تحیر بدهان تعجب گذارد در عوض آنکه ثروت مسروقه که  
اساس شریعت غراست استرداد نمایند و جهالت طبیعی فرو گذاشته بدستور  
ودیمه الهی که قانون مصدر نخست است عمل نمایند تا باندک زمانی بلکه بحال  
اول آئیم بکلی از زحمت و ثروت خود بر سر سفره دیگران می نشینیم و کار دیگران را  
به احسن وجه رواج و همه را سر امر محتاج میکنیم آو خ آو خ دن و دوات  
شد تباه بماند از این حاجی بوصول داور کردن اداره کاسبی در بلاد کوبه رسید  
و خنی در صحن گلستان آرزومندی خرامان خرامان چید باز متذکر بود  
باستانه هل من مزید که دیگر بشیرفت مقاصد در ترقیات این ملت ضعیف  
جیست و آنی غفلت نمیزد و همه اش در تکفرو تنامی در تدبر که بهوش آوردن  
غفلت زدگان حیت و محرک این فرقه است بی خبر و هشیار گردنشان کیست  
در تفرش آمد که کتب تالیف شده که بزرگان و دانشمندان گفته اند و بالماس  
آب دیده و در افکار سفته اند تا بر چاپ کند و عجمان در میان مسلمانان تقسیم

نماید بهر طرفی صلا یان در داد و مقصود خود را بر طبق نوع پروری و ملت  
پرستی نهاد تا این خبر خوش اثر بهر سورت کانی که الهای دراز  
و مدت های دیر باز این آرزو بودند و خواب استراحت بجهت زحمات چندین ساله  
و بمقصد رسیدن نمی نمودند کتاب ها را جمع کرده و از هر جانب یکسره  
ناخته و از شدت عجله بلکه باز سر نشاخته و به حضور او کتابها را حاضر ساخته  
من جمله دو جلد کتاب از تالیفات و تصنیفات جناب ملا عبدالسلام آخوندزاده  
اول تاریخ مقدس دوم نهی مسکرات سیم کتاب میرزا الیاس بک در مکالمه  
فارسی و عربی و ترکی و روسی چهارم کتاب سلطان مجید غنی اف در تفسیر الله  
تعالی پنجم کتاب اقا سید عظیم شیروانی در اشعار که مشتمل بر بیست و نصاب  
است ششم کتاب نریمان بک نریمان اف ترجمه حالات مادر شاه افشار انار  
الله بر هانه هفتم کتاب اسماعیل بک (گیر نیر) در هیئت و جغرافیا مترجم زبان  
روسی هشتم کتاب نریمان بک نریمان اف کلید ادبیات جمع و خرج این  
کتابها پس از اتمام از طبع هفت هزار بانصد شصت منات درآمد پس هر یکی  
از کتابها نکر بسته و بفرآورد زحمات ایشان بذلی فرموده در حقیقت خدمتی  
نمایان نمود و زحمات چندین سال حضرات را نکذاشت و در بشود و عاقبت  
ستاره اقبالشان از فلک آماشان سر زد و برادر خویش تن رسیدند و گشته چندین سال



خود را بدرویدند و در کمال فرح و انبساط تشکرات بلا نهیت نمودند و هر يك ادعیه خالصانه ارسال داشتند (حاجی) بجواب حدیثات مبارک فرمود (و فرمود من در عالم تمدن این نوع خدمت را محض خوشنودی چند نفر نمی نمایم بلکه مرادم خدمت نمودن بنوع خود و ابتناء وطن است و وظیفه خود میدام و تاریخ حیات ابدی می پندارم) و کتابها را تمامی با طرف ارسال داشت که در میان طوایف مسلمانان و مدارس و مکاتب تقسیم نمایند و مجاز داده باشند کتب مذکور غیر از کلید ادبیات تمامی ترکی و عربی بود و کلید ادبیات بزبان فارسی بود حاجی چنین مقرر داشته است که اوقات شبانه روز چهار ساعت باب ایاب و ذهاب را مسدود نمایند و در بروی خودی و غیره امر کرده نمیکشایند و می پردازد باستماع جرائد و روزنامه های فارسی و عربی و ترکی و فرانسه و روسی مترجمان بوقت معین حاضر میشوند ابتدا جناب آقا میرزا صادق مترجم که ذکر جمیلش شد جرائد فارسی منطبقه ایران هندوستان و مصر و جرائد ترکیه منطبقه اسلامبول و ترکستان و غزان و جرائد عربیه منطبقه مصر و غیره حاضر کرده يك يکرا شروع بقرائت مینماید و بتائی تمام میخواند (حاجی) در کارهای سیاسی و پولتکی و اخبارات و حوادث مذاقه نامی دارد و مترجم مذکور دره وارد لازمه مشن اینکه در

فلان شور تشکیل انجمن خیریه شده یا تأسیس مدرسه و معلم خانه در فلان شهر یا فلان بلد بنای مریضخانه و مسافر خانه و غسلخانه شده و امثال این اعمال خیریه کرده اند بقسمی بحاجی القا مینماید که اغلب اوقات هم روز حاجی در آن محل خیریه خود را شریک مینماید و وجهی تلکرافاً یا مکتوباً ارسال مینماید پس از فراغت از روزنامه های مسلمانی مترجم دیگر (موسی و کادوسی) روزنامه های فرنکستان و روسیه را جمع کرده شمول خواندن میشود و از کارهای اروپاویان و فرنکیان و سیاسی ایشان يك يك بیان میکند مثلاً اگر روزی نجواند که فلان شخص فرانسوی یا آلمانی یا امریکائی در حق هموطنان خود فلان مقدار بذل کرده که بخرج معلم خانه یا مریضخانه مصرف نمایند تا چند ساعت (حاجی) از حال طبیعی بیرون میرود و کسی قادر نیست تکلم با او کند بعد خودش اظهار میکند که چرا در جرائد مسلمانان چنین همتی از کسی در حق ابتناء وطن و ملت دیده نمی شود مگر ما مسلمانان آب از يك سرچشمه که شریعت محمدیست نمیخوریم پس کو عصیت و غیرت و همیت ما مسلمانان خیلی ذکاوت تائی و حافظه زیادی دارد که هرگز چیزی را فراموش نمیکند و اگر امروز در یکی از جرائد مسلمانان خوانده شود که شش ماه دیگر مثلاً فلان شهر بنای مدرسه می شود باسم شرافت یا سعادت تا اس شش ماه مکرر



برش میکند و نظامنامه اندر سه را طلب مینماید و خیلی خوش دارد انجمن خیریه در بلاد مسلمانان دایر بشود چه که انجمن خیریه در تمام ملل عالم هست که هر کسی بقدر قوه و وسعت خود بذل مینماید و مالی از جان و دل بدان انجمن ارسال میدارد و وجوهای از هر جا در آن انجمن خیریه جمع میشود و امناء و وکلای انجمن بموجب نظامنامه و شرایط و فصولش بمصرف ایام و فقر و ضعفای ملت میرسانند و فوری در روزنامه‌های یومیه نشر میدهند که فلان چه قدر داده است تأسیس انجمن خیریه مسلمانان در (پترسبورغ) همین قدر که بسمع (حاجی) رسید فوری یازده ۱۱۰۰۰ هزار منات ارسال کرد اعضای انجمن از این موهبت فوق تصور تشکرات بی حد کرده و مدتی متمادی در (غزات) روزنامه‌های روسیه نشر میدادند و چند دفعه ادعیه صمیمه اظهار کردند دیگر مسلمانان باد کوبه خواستند مدرسه بنامیند و بعضی در نزد (حاجی) ابراز نمودند مقدما پنجاه ۵۰۰۰۰ هزار منات بجهت مدرسه جدید التأسیس! داد ساربن متولین باد کوبه که هر يك لابد بمراعات شئون خود باید چیزی بدهند و در وقت اظهار حیات مالیه خود را کمتر از دیگران نمیدانند خیلی بانها این موهبت شاق آمد خواهی نخواهی ناسی کرده انها هم یکی دویست ۲۰۰ الی سیصد ۳۰۰ منات دادند و گفتند ما را با حاجی کاری

نیست امورات او قسم دیگر است و بخشایش او در اعمال خیریه کسی را حالی نیست بلی چنین است مطلق نام عمل خیریه بمیان آید اودست فتوت میکشاید و همه را یکوید خدمت بنوع خود است دیگر بجهت انجمن خیریه ایتم ارامنه سه ۳۰۰۰ هزار منات به پاپ که اول دعوات مسیحی است داد و يك هزار منات بجهت معلم خانه ایتم روسها که تمامی دخترند و انرا (سوتیوی نی نه) نام نهاده اند و واقع در کنگه است فرستاد و پنج ۵۰۰۰ هزار منات از باب تعمیر مساجد داغستان قفقازیه فرستاد و پنج ۵۰۰۰ هزار منات بجهت حصار بندی قبرستان باد کوبه به حاکم محلیه داد که حصارى اطراف قبرستان بکشند و الا در طرف آبادی شهر واقع بود کم کم از میان میرفت مقابر اجداد و اسلاف مسلمانان و دو از ده ۱۲۵۶۵ هزار بانصد شصت پنج منات بجهت تعمیر مسجد و حصار بندی قبرستان مسلمانان حاجی ترخان فرستاد و پنج ۵۰۰۰ هزار منات بجهت مدرسه رشديه واقع در طهران ارسال فرمود (خوانندگان) که بذل حاجی رادر خوارجه باورند او ندید بر رشديه و مدرسه سادات در طهران هستند و بانصد ۵۰۰ منات بجهت مدرسه سادات طهران فرستاد و هشت هزار ۸۰۰۰ چهار صد منات بجهت ایتم یتیم و زنهای بیوه و اعمی و اقله و اتوج و غیره از هر ملتی و هر مذهبی همه ساله



در باد کوبه مقرر کرده بر سیل استمراری می آیند دریافت می نمایند دیگر (موسیوستانن ینکلا یو بیج اسمشای اف بو قاتر) یعنی رئیس میرزاها که سی سالست در کانطور حیره حاجی اشتغال بمحاسبات دارد و تمامی میرزاها تحویل حسابشان رجوع باوست و شهادت نامه از معلم خانه دار الفنون بطرس بورغ در دست دارد خیلی آراسته و زهر هنری پیراسته خدمات نمایان در این مدت نمود است و از وظیفه مقرر خود گاهی تجاوز نمود است و قصوری از او ظهور نکرد است غیر از آنکه همه ساله بمواجب او افزوده شده مع ذلک (حاجی) محض آسایش و آسودگی او نظر بر انبساط کفایت و یاقتش یک باب خانه بقیمت هجده ۱۸۰۰۰ هزار منات بجهت او خریداری فرمود و او را امر فرمود در آنجا مسکن نماید و قبالة خانه را تسلیم پاو کرد ماشاء الله بسلامة اعیان و طبقه ارکان و تجار که یک زبردست خدمتگذار اینجاء خدمت باور رجوع میفرمایند ان بیچاره خواهی نخواهی متحمل می شود و از عهده بیرون میاید عاقبت نوبت بمواجب گرفتن که میرسد بعد از زحمات بسیار و فرمانبرداری بی شمار به اسامی گرفتارش میکنند به ته ندادن بمواجب او انفلک زده ناچار فرار برقرار اختیار کرده مفقود الاثر میشود (مردان خدا جاه پندار درینند • یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند)

صردست که دادند همان دست گرفتند • هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند دیگر (حاجی) در حق ارباب معارف و جرائد نویسان فارسی و ترکی و عربی و فرانسه و روسی خدمات نمایان فرموده که ماتوضیح اورا باعث خود نمائی در این موقع میدانیم و محض غرض دانستن بعضی یخردان و خود پسندان به تصریح او چنانچه یک یکر ایدانیم نمی برداریم و میگذریم اظهر من الشمس است که در سال بهمت و مردانگی ان بکانه آفاق چه قدرها روزنامه مجانی محض بهوش آمدن بعضی یخبران مقرر فرمود است ارباب جراید به بلادیکه مسلمانان متوقف هستند ارسال نمایند و امر کرد است بدون اجازه ثانوی در هر جا از مسلمانان هر یک طالب باشند مجانا بفرستند (کوش سخن شنو که بادیده اعتبار کو) این دو مظهر هم جز حشو و زواید بود (الذلات حیات انسانی و بقای حقیقت آدمی در این سرای فانی لذیذتر و مدیدتر از خدمات بابنای جنس خود در نزد عاقل فرزانه چیزی یافت نمی شود آیامعنی وطن پرستی و ملت پروری را که هر کسی با انواع مختلف نموده فهمیده ایم و بی بساحل این بحر پهن آور ثروت پرور که کوه کوه علامت معارف ربانی و شرافت انسانی از او اج اوریزانست برده ایم یا آنکه میگوئیم شرط از دیاد ثروت و معرفت ملت دوستی و وطن پرستی نیست پس



از آنکه ما خاک وطن عزیز را مقدس شمردیم و ابنای او را کرامی داشتیم نشست و برخاست نمیکیم مگر یاد وطن زنده خود را نمیخواهیم مگر برای ابنای وطن (دیر و ذالتیر) انگلیسی که در شهر (ایدو نورغ) مجسمه او را ریخته و یادگار نصب کرده اند و نادینا بر پاست ام نای و اوصاف کرامی او نقل محافل و مجالس انگلیسان است چه خدمتی وطن و ابنای خود کرده در سال ۱۱۹۲ یک هزار یکصد و نود و دو هجری مطابق یک هزار و هشتصد و ۱۱۷۱ و هفتاد و شش مسیحی دختر (نپال) پادشاه هندوستان بمرضی صعب گرفتارش پادشاه و برده کیان سلطنتی از حیات او محروم شده اطبای حاذق از هر سائی حاضر ساخته آثار بودی ظاهر نشد و هر روز ضعیف او قوت میگرفت پادشاه بواسطه انحصار بودن از یک اولاد طاقت و آرام نداشت و زرا و ارکان دولت (دیر و ذالتیر) انگلیسی مذکور را احضار کردند پس از آنکه مریضه را دید و مریض را بشناخت پادشاه عرض بشارت و عاقبت کرد پادشاه (نپال) که قطع امید حیات از او کرده بود فرمود اگر این دختر از ما لجات تو صحت یابد و از بستر ناتوانی برخیزد تو را داماد خویش و او را منگوه و میکم و مقرر فرمود در سرای سلطنتی بمنی معین و او را با از تمام جای دادند خدمتگذاران بحضور او قیام کردند پس از چندی دختر علامات به بودی از او ظاهر شد و در نیک

کتابخانه عمومی - حیدرآباد  
۱۳۸۷ هجری قمری  
موقوفه

زغمرا نیش مبدل بارغوانی کردید و عارض کلکونش همچون غنچه گل که از اثر باد بهاری شکفتن نماید بشکوهید و قد دل آرامش همچون سرو از آذین امان آورد پادشاه چون چشمش بخرامیدن از سیمین بدن افتاد باب مسرت و انبساط بر اعیان درگاه کشاد (دیر و ذالتیر) حکم با حضارد دیس از ورود او برخواست و بر سر و روی او بوسه داد و خطاب فرزند ی باو کرد و فرمود بوعده خود وفا دارم و اینک دختر را تزویج مینمایم (دیر و ذالتیر) در جواب (نپال) پس از عرض بنده کی سه روز مهلت خواست و هر دم خیالی بدل داشت و ساعتی خود را از فکر فرو نمیگذاشت که دختر شاه نپال و پس از او ولیعهدی و عاقبت سلطنت با الاستقلال عجب طالعیت فرخنده و از سعادت مالا مال چه شدن افتخار گذشته و از کجا آمد این عزت حال آیا این خوش بختی که بمن روی کرده از خاک وطن عزیز من انگلستانست یا از غرور و داین چند روزه من به هندوستانست ایامن صاحب تاج و تخت سلطنت کردم خصم وطن و ابندی خود نمی شوم منکه میدانم و از سیاسی دوانی واقفم انگلیس تشکیل شرکت هندیه فرمود و بر قوه سیاسی و نفوذ خود بهمین وسیله افزود من اگر این کار کنم مانع خیالات دولت خود می شوم و اول باید با ولی النعم دوم با پناه وطن بجنم افتخار و عزت من از مدارس انگلیس است که باو میبالم چگونه چشم



از حقوق دولت و ما - خود پیوسته پادشاه هند و - ان و ان دختر زیبای خوش اندام او بان چشم غزالی مستان فدای یکمشت خاک وطن و یک تهر از انبای وطن من چنین کار نخواهم کرد که اما قریب این خاک بارکت جزو مستملکات و متصرفات دولت ما میگردد بعد از این افکار عالی به در نزد پادشاه آمد و بمذاذیری مرخصی خواست پادشاه هم چونکه از عالم سیاسی و تجربه بی بهره بود و ربطی نداشت اورا بانعامات خاصه بنواخت و مرخص فرمود این مطلب بزرگ در میان ناپلیانیان و هندوستانیان شهرت یافت و از انجا به انگلیسان مکشوف افتاد همگی بیست و غیرتمندی او آفرین کردند و مورد ملاحظت و و همت انگلیس گردید چونکه معلوم بر همه بودا که این سلطنت هندوستان میرسد دست امید انگلیس بکلی از خاک هندوستان قطع میگردد معلوم ایام میگردد وطن پرستی و ملت پروری و دولت شناسی یعنی نمک بحرام نبودن کیست اگر ما از راه وطن پرستی و خدمت بنوع خود تأسیس مدارس فنون و مکاتب علوم از برای اطفال خود مان می نمودیم و این ریاحین نورسته و کلهای تازه شکفته که و دیمه خداوندی و نمره فواد و هستی اند می کشیداشتیم بدنجتانه آنها در زیر دیوار جهالت و نادانی مادر عین غفلت و بی تربیتی زیست کشند و باین استعداد طبیعی و قابلیت جلی مثل اجداد خود آخر راه از چاه

و ثواب از گناه ندانسته و ما - عمل زنده کای را تمهیده که عمر عاریتی که هر ساعتش غنیمت است (قم فاغتموا الفرصة بین العدمین) به بطالت طی کنند اوقت حب وطن نیز جلی آنها میگردید و از جان و دل مراعات حقوق او را میگردند

(افسوس که مایخردان کورو کرانیم • یا ساخته با آب و عاف کاو و خرانیم) (یکباره زنیك و بد خود بخیرانیم • مایخرد از دانش و هوش جانورانیم) (کاین سان نبود انسان بیدانش و بیعار) ما بیچ وجه و وظیفه شناسی و عدالت و انصاف را ملاحظه نداریم و حشی زاده کان محیط کبیر و افریقای مرکزی و جنوبی و سکنه اراضی بارده شمالی علم دانش و پیش را بر فراز کروات ثلاثه زدند و کوی نیکنای از میدان سعادت و احتیاج بدر بردند و ماهنوز در زاویه تنزل و اضحلال خزیده ایم و خفاش صفت در لیالی مظلم جهل و نادانی طیران زن و ضوه افتاب کونا کون ترفیات عالم را که چنبره عبرت و تحیر بمنطقه شمس الشمس دامانی انداخته ندیده ایم و بهمان اساس قدمای خود که مثلاً خستهای پنجهزار سال قبل و طرح ساختنش که بقدر وسعت دایره مشاعر خود پیشینیان ما بجهته عمارت برج بابل اختراع کرده اند قناعت کرده ایم حکما کر منافع دولتی و تجارتی خود را خوارچه در این دوه چیز مثل لوله نین



و تا پو و خرد هم میسر بود ماها از زحمت ساختن و پرداختن (ابها هم آورده  
میکشتم بدنبود معلوم است در این صفت حضرات یا کامل نیستند یا تقوی نمی  
بینند یا آنکه این صانع را برای یادکاری بجهت خود مار گذاشته چه شدن بساط  
نیز دلکش درین و آن انبساط فرح بخش پارینه که از اقصی بلاد غرب  
صنایع را خواستگار و از آنها اراضی شرق بدایم را خریدار بودند که کمتر  
صنعت فلزی کم ایارش زینت تاج کمر اجانب بودی و بدترین هنر زرتارش  
رونق افسر شاهان را میفرودی همه اش چشم بضائع پست آب و رنگ دار  
چهار روزه خوار چه دوخته ایم و خرمن غیرت و ناموس و ثروت چندین هزار  
ساله خود را بهوای نفس و تنبلی و تفاق و جهالت سوخته ایم اگر تشکیل شراکت  
و کپانها میگردیم و صد هزار نفوس از بنای وطن مقدس را از ذات احتیاج  
میر هانیدیم و خود هم چند سالی نکند شده دارای ملیونها ثروت میکشتم  
انوقت اقلب مفاسد از مارفع میشد (شرکت جلیله اسلامی) که دوسال پیش  
یا کم است تشکیل یافته و تا حال سه کثرت منافع خود را با مشترکین پرداخته  
و هر کس را بذریعہ اعلان و اخبار از حالات بلند خود نجو بی آگاه ساخته که  
اگر قوتی گیرد و همی از ارکان دولت و اعیان ملت بیند بمقاصد خود میرسد  
و عمومی مسلمانان را از ذلت و خواری و احتیاج و شر مساری میر هاند پس

چرا تقویتش نمیکشیم و اتفاق با او نداریم (وید الله مع الجماعة) را بخواب  
میکذاریم تا دوات و ملتری آورده کیم (حاجی) پس از آنکه در داخله و خوار چه  
به ابناء وطن مقدس و نوع خود خدمات نمایان کرد و دید که نفع عمومی  
از چاهای نفت شامل هر کسی نیست و خدمتگذار چندان لازم ندارد و طبع  
فیاض راضی نمیشود که مردمان رشید وطن از و بهره ببرند ب فکر تاسیس  
کارخانجات نساجی افتاد و فوائد بسیار و منافع بیشمار در این کار مشاهده کرد  
که باندک زمانی هم خود و هم اهالی وطن متفع میشوند و بچند سالی چندین  
پولها بر ثروت همگی می افزاید و در ملت بیکار و بیمار یافت نمی شود و هم  
چنین مسلمانان بلباس اسلامی ملبس می شوند و خودشان میافند و میوشند  
اول بملاحظه یکدست و دوکار تمامی چاهای (منقحی) نفتی را فروخت پس  
از آن در تدارک کارخانه جات نساجی برآمد و دستور العمل بکپانیهای  
انگلیس و امریکا و کرمانیه داد از سنة ۱۳۱۵ هجری مطابق سنة ۱۸۹۷  
مسیحی شروع به بنای عمارات او گذاشت اگر چه در این بین معاندین  
و مخالفین خیلی فتنه ها کردند و خواستند مانع دیالات او بشوند چه مثل  
کپانیهای ارامنه و روه و مارتو و بچ این کار بازار آنها را می شکست ولی بمقصد نرسیدند  
و از طرف اعلا حضرت (امپراطور اعظم روسیه) بمر احم مخصوصه نایب گردید



واعلحضرت امپراطور میدانند که این کار رفاهیت دولت و ملت در اوست (حاجی) مقدماً بقدر سه میلیون منات بجهت خریدن زمین و بناء و اسباب این کار معین کرد و رشته این بناء و فرمانگذاری این اساس را بکف کفایت (حاجی حین تقی اف) یادگوبه که در این فن عاملی بلا نظیر و در پیشرفت این کارهای بزرگ یگانه بآید و بود نهاد و محقق است چنین کار شخص کافی را شاید که از عهده بدرآید و معزنی الیه اشتیاقی در این امورات دارد که هر کس نتواند و نامدت سه سال بانجام رسید و تخمیناً سه ملیان علاوه بقیه انجام این عمل است که بتدریج ایام میدهد و در مقابل لوازمات باتمام میرسد و مهندسین این کارخانه جات اسام اوراتاسه ۱۳۲۰ هجری که سال ۱۹۰۲ مسیحی بوده باشد دیده اند که خلاصه ان این است پنبه در کارخانه اول ریخته می شود و از انبار کارخانه آخر چیت و قشاق هفت رنگ بیرون میاورند شرح اورا مقصود نداریم دوازده ۱۲۰۰۰ هزار نفر عملیات این کارخانه جات است محل این کارخانه جات یک شهر است تمام لوازمات شهری در او مهیا است شب تمام عمارات و شوارع و کارخانه جات بچراغ الکتریک روشن میشود و همه خانها و منازل که اغلب متعلق بمعاملات کارخانه جات است از آب مرکزی که بمنبع نصب است بیرون و حکومت او خوارج از بادگوبه است که حکومت علی

دارد حال باید از صاف که اول مرحله نجات است پیشنهاد بکنیم و ملاحظه نمائیم خدمت به بنای وطن عزیز چه قسم است عمل که باید دوازده هزار نفر باسم و نمره در خدمتش قیام و اقدام نمایند و از او منتفع بشوند و تحصیل معاش بوسیله نمایند اق هر نفری دست کم دو نفر متعلق دارد که نفقه خور او هستند این جمله خدمت گذار که نان خور هستند بامتعلقینشان روی هم سر میزنند به پنجاه هزار ۵۰۰۰۰ نفر که يك وطن دوست ملت پرست پنجاه هزار نفر را از ذلت احتیاج رها کرده و به اندك زمانی ملیون ملیون بر ثروت دولت و ملت می افزاید اگر مامنی علم و وسعت دادن ثروت و زیاد کردن مکتب را امید انستیم چرا بهین يك (شرکت جلیله اسلامیة) که بهمت و غیر تمدنی چند نفر اشخاص غیور متعین ملت پرست دولت خوا که در اصفهان همدست شده و تشکیل فرموده اند قوتی نمیدهم و ملک نمیکیم و تاحال که چند بیت منفذ شده بخیالات بلند خود فایض نشده و توانسته اسباب تسهیلی امورات مهمه فراهم بیاورد و رفع احتیاج ماها را از اجانب بنماید (هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوا نمیبست) در این عصر فرخنده حصر که قاطبه اسلامیان در مهد امن و استراحت غنوده و حضرت واجب الوجود ابواب عنایت عامه از ایشان را بر کافه مسلمانان شرق و غرب گشوده



و هر گونه اقدامات کافی و اهتمامات شافیه بالنسبه بر عایا و دعا و کویان از  
اولیای دولت قوی شوکت بر صه شهود رسیده ( کرکدا کاهل بود تقصیر  
صاحب خانه چیست ) نه بوظیفه خود عمل میکنیم و نه بمقرری خویش قناعت  
داریم اگر تشکیل شرکها میکردیم و چهار روزی صبر که اول وسیله نجات  
هر قوم است پیشنهاد داشتیم انوقت معلوم میکردید که باندك صبری چه  
قدرها بر ثروت ما افزوده میشد نه آنکه بالقرض یکصد تومان به کپانی یا شرکت  
بدهیم و همان سال اول دو بیست تومان بخوایم این همه شرکات و کپانی که در  
مال متدنه تشکیل یافته است و اول مثلاً يك کپانی بخرانور و وسعت کارش  
نظامنامه ترتیب میدهد و اول فصلش را مینویسد شرکای محترم تاده مال  
یا بیست سال حق مطالبه نفع ندارند یا شرکت خیریه عثمانیه که چند سالست  
تشکیل یافته و نیم شاهی نفع نداده و بر سرمایه خود افزوده و کلی اسباب ترفیات  
بجهت اسهام فراهم آورده پس چه قسمند و چگونه اند و سالی نمیکذرد که صدیاد  
و بیست کپانی علاوه نمی شود و هر يك دو بیست الی پانصد سال تفریق شرکات  
را مین کرده اند که پانصد سال يك کپانی در حقیقت امتداد دارد اگر بخوایم  
بشرح او به پردازیم از مقصد دوری افتیم مقصود پیروی در اتفاق و تحمل  
که دن بصبر که چه قدرها امر بلیغ شده آیات قرآنی و احکام بوی بیش از حد

تحریر است که نتیجه صبر مخصوصا خوش ثمر است و خیلی با اثر است ( صبر تاغ  
آمد و لیکن عاقبت منبوه شیرین دهد پر منفعت ) در شرح معماری ( حاجی )  
اشاره شد که خانه و دروئی داشت و بواسطه ضیق مکان و کثرت جمعیت سخت  
بود ولیکن صبر میکرد و قناعت داشت و چونکه خانه خانه پدری بود و نشو  
و نمایش در آنجا شده بود میل مفرطی به بودن داشت عاقبت زیادی تالد و ناسل  
مانع توقف کردید لابد چاره جز تخلیه کردن ندید و محلی دیگر که کنجایش  
جمعیت او را داشت فراهم آورد بهاریتی و ضمناً بنای عالی که شرح آن خالی  
از هوش آمدن و عبرت گرفتن نیست بناء فرمود خانه مذکور موروثی را يك  
نفر شخص مستحق بخشید لیکن خیلی دلبسته کی به انعمارت داشت وقتی  
بر حسب اتفاق بایکی از بزرگان عبور حاجی از در به انعمارت و خانه قدیمی افتاده بود  
به شخص همراه مصاحب خانه را نموده بود ( که این خانه پدری من بود و تا چندی  
در حالت قدرت و استطاعت بهین خانه بسر بردم و به تنگی و بسختی او ساختم  
و مقدورم بود عمارتی بنجاه هزار منات بقیمت چه خرید بکنم و چه بنا نمایم  
لیکن صبر کردم افسوس میخورم که این خانه را بخشیده ام و الا حال اگر او را  
مالك بودم حصارى بدورش از ضلالمیکشیدم و منظرى مرتفع و معلا برای  
او ترتیب میدادم از جهت نظاره کان و تماشا ثانیان که مقام صبر و نتیجه او را دریابند



و معنی قناعت را بفهمند که اگر من باین خانه محقر مدتی بسر نگیرد این عمارت  
حالیه را نمی توانستم بنامم و شرح این عمارت که ما محض آگاهی بعضی  
از هموطنان مبادرت کردیم این است که محل این عمارت در عین آبادی  
باد کوبه و ایاب و ذهاب که از چهار طرفش نصب به شارع عالم است واقع شده  
و از سنه ۱۳۱۶ هجری مطابق سال ۱۸۹۸ مسیحی اضافه بر دویست هفتاد نفر  
مهندس و معمار و بنا و نجار و نقاش و غیره مشغول به ساختن و پرداختن گردیدند  
و یک سال علاوه باقی است که او را بانتمام رسانند اصل عمارت خارج و داخل  
او تمامی با سنگ تراش و خاگ سمن که از خاک که کل شد بعد از هجده ساعت  
سنگ می شود بنا شده است و این عمارت از چهار طرف سه طبقه است و تمامی  
ملزومات او را از فرانسه و امریکا و کرمانیه و روسیه حاضر کرده اند طبقات  
عمارات از داخله بجهت حدت که ما برودت سرما تمامی پیچهای گرم و سرد  
دارد که در تابستان هنگام گرمی منازل را سرد میکند و در زمستان گرم میکند  
که هیچ وقت ساکنین محتاج به آتش و باد نیستند این عمارت که از چهار طرف  
سه طبقه است طبقات فوقانی از طبقات تحتانی بزرگتر و باشکوه تر و خوش  
منظر تر میباشد هر طرفش چهار پنج منزل وسیع دارد و ارتفاع هر یک تقریباً  
دوازده ذرع شاه است و هر یک مختص به چندین مثل نشین و خوابیدن

و غیره ... سقف و دیوار تمامی بخورند محل و کارش بقسمی مخصوص ساخته  
شده و هر سقفی تقریباً چهل هزار ۴۰۰۰۰ منات طلا برده است که نقشهای  
مختلف استادان ماهر امریکایی بکار برده اند و ستونهای عمارت تمامی یک بابا  
آینه های جامی الماس تراش مرتفع نهاده شده است و زمین هایش از تخته  
های لوسی از عاج و سندروس بارنگ های طبیعی ساخته اند و لواریم این عمارت  
از قبل میز و نیم تخت و در و صندلی و غیره با مخارج زیاد و زحمات بسیار از امریکا  
حاضر گرداند پرده های زربفت متشکل که کارهای استادان آلمانیست  
با مخارج کونا کون آورده اند شش حجره این عمارت که از دو طرف  
فوقانیست هر یک را بوضعی ساخته اند که بیننده عبرت میگیرد و هرگز زیاد  
از نقشهای مانی و خورنق نمیکند سقف هایش با آینه مثلث الماس تراش و نقش  
های مختلف که اغلب از طلای ساده است مزین نموده اند و هر یک را  
بفرآور و وسعت اندازه او چهار چرخ و جارهای زمینی و هوایی که همه ش  
از قوه الکتریک روشن و خواهوش میشود قرار داده اند و پیچهای آب شیرین  
گرم و سرد در اغلب منازل قرار داده اند که طایفه بالا بزرگترین محتاج نمیشد  
مخارج این عمارت یک میلیون دویست هزار منات علاوه لوازمات و اساس  
البیت او که اغلب را از دول خوارجه و راه های بعیده آورده اند بخرج آمده



اگرچه اغلب عمارت سنگین در باد کوبه حاجی خریداری کرده است  
لیکن این عمارت را بر اثر صبر کردن و قناعت بآن خانه موروثی بنا کرده است  
چنین عمارتی ناچار در باد کوبه کسی بنا نکرده است باین طول زمان و سنگین  
بودن محقق است عمارتی که چند سال در او سیصد نفر مستقر مشغول باشند  
و اغلب لوازمات او را با مخارج زیاد از او رو پایا آورند قابل است و لایق ذکر  
است اگرچه مقصود ما از ذکر عمارت و مایملک حاجی بنود و اگرچه میخواهیم  
بآنها بپردازیم کتاب مخصوصی جدا گانه میخواست فقط ما بآنچه متعلق  
بأعمال خیریه که از آن وجود محترم بنوع خود و هموطنان و هم ملت های کرام  
ظهور کرده است پرداختیم و حالات سعادت آیت الله و در چند دورته مجموعه  
ساختیم و کلیتاً اغراض نفسانی که سه مقاصد هر فردی از افراد و هر هیئت مجتمعه  
ایست در تسوید این اوراق دور انداختیم که هم نام نامی انعام دهند که عالم  
تمدن را مشهور است در صفحات تاریخی یادگار بماند و هم انشاء الله هموطنان عزیز را  
ارجمند طریق ملت دوستی و وطن پرست را یاد گیرند و بطریق که او از در  
مدنیت و انسانیت و ملت پروری وارد شده در آیند و پیشرفت ترقیات  
نوع خود را افکار او را بداند و بدون غرض و سررض کارها و اعمالی که از او  
ناشی شده فرا گیرند که در حقیقت چه قدر در ملت پرستی و وطن پروری

داد غیر تمندی نموده و ابواب معرفت و ترقیات کونا کون پر روی خودی و بیگانه  
کشوده که در تمام جرائد و خوارجه و داخله او صافش را علی الاتصال مینگارند  
(سخن را روی با صاحب دلانست) دیگر محقق است در شهر هائیکه بیشتر  
انوار علوم معرفت پر تو افکنده است روز بروز بلکه ساعت بساعت ترقیات  
کونا کون بجهت ساکنین او دست میدهد و دولت و حکومت هم جهد وافی  
مبذول میدارد در آبادی شهر انواع و اقسام خدمات و هر گونه لزومات  
را مهیا میکند که باندک زمانی صیت آبادی و تراکت انشهر به اطراف عالم  
پراکنده میگردد و مردم با مخارج زیاد و مصارف بی اندازه متحمل شدن  
تماشای آن شهری آیند همچنانکه در این اوقات معین است که چه قدر هادر سال  
(پاریس) ایاب و ذهاب تماشاخانه دارد و باین ملاحظه آیت الله عمومی در او مرتب  
هست یا خیر و چنانچه باد کوبه هم مردم بومی و غیره جمعیت زیادی کرده  
اند و خوارجه و داخله از هر طرف در آن شهر جمع آمده اند البته شهر هائیکه  
حکومت کمر خدمت در حق او به بندد ترقیات کونا کون پیدا مینماید  
خصوصاً شهریکه مدین داشته باشد این مدتی مدید که فیما بین انگلیس  
و ترنسوال منازعه میباشد و چه قدر ها خسارت طرفین برده اند و نفوس کثیری  
تلف شده اند همه اش بواسطه معادن آراضی طلاخیز ترانسوالست که اگر ما



بخواهیم شرح اوبه پردازیم از مقصد رومی افیم در این اوقات باد کوبه جمعیت زیاد شده بقسمی که اهالی در وسعت آب کامیاب نمی شوند حکومت بلدی مترصد شده که رشته آبی از طرفی پیدانماید و مفتشین کامل و قابل به اطراف و نواحی بفرستد که در طرف شمالی یا جنوبی باد کوبه صرف نظر از بعد سافت هر جارشته آبی یافتند اطلاع بدهند تا مقصد به پیوندد و آب را به باد کوبه بیاورند و مردم مرفه الحال قیام داشته باشند این مسئله مهمه که مرجعیتش آسایش عمومی ناس است کوشزد (حاجی) کردید فوری بعد از استمزاج بحکومت اظهار داشت که در این عمله خیریه من اقدام دارم بلکه هر قسم خدمت شرافوز عظیم می شمارم (و سقا هم بهم شراب اطه و را) را منظور دارم مخارج مفتشین رامعین کردند بیست پنجهزار منات (حاجی) از کیسه فتوت و مردانی عطا کرد که ابناء وطن عزیز آسوده کردند و حضرات هر طرف روانه گردیدند من جمله بطرف شاه داغ که کوهیست از شهر فیه دو میل دور تر واقع است و ضمناً قرار داده شد چنانچه آب پیدا کردند چه در اراضی مسطحه و چه در جبال مرتفعه يك ميلان منات علاوه بر این بیست پنجهزار منات باز (حاجی) بدهد و اگر آب پیدا نشد همان بیست پنجهزار منات که خرج و مصارف شده کفایت است بعضی از بی خردان این اعمال را افسانه میداند بلکه عمل کننده این قبل

کارها را دیوانه میخوانند پس اگر نجشش و نوازش شخص ایتالیائی را بالنسبه به ابناء وطن مقدس خود نمجوانند که چه قسم داد غیر تمندی و وطن پرستی کرده و تا انقراض عالم نام يك خویش در صفحات تاریخی گذاشته چه میفرمایند تحدید بذل او عقل عقلا را خیره میگرداند که میان میان در راه دولت و ملت تادم مردن دادست و چه قدر هانا سبیس مملخانه و مریضخانه و غیره نموده است و باز ناله وزاری داشته است که خدمتی در عالم تمدن به ابناء وطن نکردم (آلهی دیده یینا عطا کن) اولین مرحله نجاح و بهترین وسیله فلاح بر کندن ریشه نفاق و صرف همت در اتحاد و اتفاق است مغایرت و دورنگی و بوالهوسی و نرنکی باعث برخذلان است و از همین امراضست پریشانی ماها که باعث اجتماع دیگران شده است سعی باید کرد و کوشش نمود خانه جهل خراب گردد افسوس که نکتم و رقم

(آبادی میخانه زویرانی ماست • جمعیت حکفرا از پریشانی ماست)

(اسلام بذات خود ندارد عیبی • هر عیب که هست در سلطانی ماست)

فی شهر ذیقعد الحرام سنة ۱۳۱۹ هجری

مطابق سال ۱۹۰۲ مسیحی







A4

A4

یا مشاهدات ایرانی و سیاحتش در حال تأسف

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



556060

TA

FF

BACOU



A4

A4

یا مشاهدات ایرانی و سیاحتش در حال تأسف

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



556060

TA

FF

BACOU